

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com



کنکاشے بر بهائے ستیزی

تألیف: عبدالله شهبازی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

به نام خدا

اللهم عجل لوليک الفرج

www.bahatismiran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

با سلام

تدیرو ورود شما دوستان گرامی که در راستای مبارزه با جهان کفر و اسلام ستیزانی همچون بهائیان گامهایی نو برداشته اید را تبریک گفته و از خداوند متعال پیروزی روز افزون شما رادر این عرصه خواستار است.

درضمن این پایگاه اینترنتی (بهائیت در ایران www.bahatismiran.com) آمادگی کامل همکاری در جهت افزایش غنای علمی با کلیه عزیزان فعال در این عرصه را اعلام نموده و انتظار عمل متقابل از سوی دوستان را نیز دارد.

و از شما عزیزان انتظار تبلیغ سایت بهائیت در ایران را که یک سایت جامع در زمینه ارائه کتب ، مقالات ، سخنان و خاطرات متبریان از بهائیت ، تصاویر، صوت ، فیلم ،... و هر گونه سندی که در جهت افشاگری بر علیه فرقه ضاله بهائیت می باشدرا دارد.

امید آنکه بتوان در جهت روشنگری اذهان مسلمین و تنویر افکارفریب خوردگان این فرقه ضاله گامهایی ارزشمند برداشت.

موفق باشید

منتظر شما هستیم

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما :

bahatismiran@bahatismiran.com

bahatismiran@gmail.com

info@bahatismiran.com

bahatism1@yahoo.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کنکاشی بر بهائی ستیزی

عبدالله شهبازی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

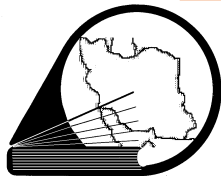
نقد بر نقد

کتاب «کنکاشی در بهائی ستیزی» در واقع پاسخی است به مقاله «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران» به قلم آقای عبدالله شهبازی، نویسنده کتاب در مقدمه آن با تأکید بر این که «هدف ما از بحث و گفتگو با آقای شهبازی و شهبازی‌ها فقط و فقط بازکردن روزنه‌ای به تاریخ گذشته این جنبش است» (ص ۱۶) زمینه مناسبی را برای بحث و بررسی پیرامون این فرقه فراهم آورده است؛ لذا فارغ از فحوای مقاله آقای شهبازی، می‌توان درباره مسائل و مدعیاتی که در این کتاب مطرح گردیده است، به بحث نشست. البته این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که آقای سهراب نیکوصفت (نویسنده کتاب) تلاش کرده تا وابستگی خود به بهائیت را آشکار نسازد و چنان بنمایاند که از موضع یک محقق بیطرف دست به قلم برده است، اما این سعی و کوشش به هیچ رو منتج به نتیجه مورد نظر ایشان نگردیده و هر خواننده‌ای در آغاز مطالعه این کتاب، قادر به تشخیص هویت بهایی نویسنده آن خواهد بود. از آنجا که این مقاله در چهار بخش به بررسی مسئله بهائیگری در ایران پرداخته، آقای نیکوصفت نیز کتاب خود را در چهار بخش شامل: «جغرافیای جمعیتی بهائیان ایران»، «کانون‌های استعماری و بهائیگری»، «بهاوی‌گری و سازمان‌های اطلاعاتی و تروریسم» و «ماهیت بلواهای ضدبهائی» تنظیم کرده است تا پاسخگوی مندرجات مقاله مزبور باشد.

«کنکاشی در بهائی ستیزی» نخستین بار در خرداد ۱۳۸۵ توسط انتشارات پیام منتشر شده، اما محل انتشار کتاب در شناسنامه قید نگردیده است.

گزیده ای از کتاب آقای سهراب نیکو صفت به ضمیمه نقد دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران جهت بهره برداری کاربران گرامی در پایگاه درج میگردد .

.....



دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

زندگی‌نامه

سیدعلی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق. ادعا کرد که «باب» امام زمان است، سپس مدعی گردید که شخص امام زمان است و پس از آن نیز خود را پیامبر و عرضه کننده یک دین جدید خواند و در نهایت مدعی الوهیت

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

گردید. باب ضمن تناقض گویبهای خود، ادعای دیگری را نیز مطرح ساخت مبنی بر آن که وی مبشر ظهور «من یظهره الله» است. در سال ۱۲۶۵ ق. میرزایحیی - فرزند میرزا عباس نوری - که از سوی باب ملقب به «صبح ازل» شده بود، به عنوان «من یظهره الله» تعیین گردید و در همان زمان این مسئله مورد پذیرش بابیان و از جمله برادر بزرگتر وی، میرزااحسینعلی نوری قرار گرفت. در پی بالا گرفتن آشوب‌هایی در برخی نقاط کشور، باب در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۵ ق. (و بنا به نوشته منابع بابیه در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ق.) به دستور امیرکبیر اعدام گردید. در سال ۱۲۶۸ ق. بابیان درصدد ترور ناصرالدین شاه برآمدند که با شکست نقشه آنها، سرکوب وابستگان به این فرقه بالا گرفت. در این حال میرزااحسینعلی نوری ملقب به «بهاءالله» به خانه شوهر خواهر خود که منشی سفارت روسیه بود پناه برد و مدت چهار ماه در آن تحت‌الحمايه روسیه باقی ماند. وی در اوایل سال ۱۲۶۹ ق. با تأکید سفارت روسیه مبنی بر حفظ جان او، به عراق تبعید گردید. مقارن با همین ایام، میرزا یحیی صبح ازل نیز که در اختفا به سر می‌برد، وارد بغداد شد و به عنوان «من یظهره الله» بساط الوهیت خود را در این شهر پهن کرد. در ۱۲۷۰ ق. مانکجی هاتریا از اتباع هندوستان و عضو سرویس اطلاعاتی انگلیس در بغداد با میرزااحسینعلی بهاء ملاقات کرد. پس از مدتی بهاء به دلیل پاره‌ای ادعاها و بروز اختلاف میان وی و برادرش، در کسوت درویشی راهی سلیمانیه عراق شد و به مدت دو سال در آن نواحی حضور داشت. وی سرانجام با کسب اجازه از صبح ازل و اذعان به الوهیت وی، به بغداد بازگشت. در ۱۲۷۹ ق. بر اثر اعمال ناشایست بابیان در بغداد، دولت ایران خواستار انتقال آنها به مناطقی دورتر گردید و دولت عثمانی اقدام به انتقال آنها به اسلامبول و سپس در ۱۲۸۰ ق. به ادرنه کرد. در ۱۲۸۳ مجدداً میرزااحسینعلی بهاء به طرح ادعاهای خود در برابر برادرش مبادرت ورزید و با بالا گرفتن اختلافات میان آن دو برادر مدعی الوهیت، زد و خورد‌های شدیدی میان هوادارانشان به وقوع پیوست و سرانجام دولت عثمانی در ۱۲۸۵ ق. بهاء را به عکا در سرزمین فلسطین و صبح ازل را به قبرس انتقال داد. در ۱۲۸۶ ق. بهاء با نگارش کتاب «اقدس» به عنوان کتاب مقدس، رسماً بهائیت را پایه‌گذاری کرد. وی در ذیقعه ۱۳۰۹ ق. در عکا مرد و عباس افندی یا عبدالبهاء پس از غلبه بر برادر خود محمدعلی، ریاست بهائیان را از آن خود ساخت. در زمان ریاست وی، ارتباطات بهائیان با استعمار انگلیس و نیز صهیونیست‌ها از عمق و گسترش چشمگیری برخوردار گردید و به لحاظ خدمات او در طول جنگ جهانی اول، انگلیسی‌ها عبدالبهاء را مخترع (!) به دریافت نشان شوالیه‌گری و لقب «سر» کردند. عباس افندی در سال ۱۳۴۰ ق. در حیفا درگذشت.

مقدمه

□ متأسفانه در جامعه ایران از زمان پیدایش جنبش بابیه و بعداً بهائیه تا به امروز یک بحث علمی و منطقی در شناخت تفکرات این جنبش نشده است. (ص ۹)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ آیا میتوان تصور نمود که یک دولت خارجی بتواند رستاخیزی به این عظمت را در ایران به وجود بیاورد؟ چنین فکر باطلی توهین به یک ملت است. رستاخیز بابتی موفق می‌شود در مدتی کمتر از پنج سال در بین کلیه اقشار جامعه ایرانی نفوذ کند. (ص ۱۰)

□ روحانیت شیعه که با روی کار آمدن سلسله صفوی و بعد از آن سلسله قاجاریه به قدرت بلامنازع ایران تبدیل شد قدرت خود را بر پایه تحمیق و بی‌خبر نگاه داشتن جامعه ایران از رویدادهای اجتماعی و فرهنگی جهان و بالاخص جنبشهای فکری و مذهبی قرار داد. مخالفت روحانیان شیعه با گروه اخباری، صوفی، شیخی، بابی و بهائی شاهد این مدعا است. (ص ۱۱)

□ سید باب این رادمرد ایرانی برای مردم عقل قائل بوده است و آنها را اشخاصی می‌دانسته که خود می‌توانستند خوب و بد کار را تشخیص بدهند و احتیاج به پیشوا و رهبر نداشتند. (ص ۱۲)

□ برای نمونه آنها نماز جماعت را تحریم میکنند یعنی یکی از ارباب بزرگ روحانیت را از دست آنان خارج می‌کنند. (ص ۱۲)

□ دوم فتوای روحانیت شیعه را غیرقانونی می‌دانند و حتی برای آنها در این زمینه قائل نیستند. آنها اصولاً فتوا را حرام اعلام می‌کنند. بر بالای منبر رفتن و از موضع قدرت صحبت کردن را گناه می‌دانند. دست بوسی و اقرار به گناه و طلب بخشودگی از طرف شخصی غیر از خداوند متعال را حرام می‌دانند و آن را مخالف کرامت انسانی معرفی می‌کنند. حقوق زن و مرد را مساوی می‌شناسند و معتقد هستند که هر شخصی موظف است که خود کشف حقیقت کند و نباید گوش به فرمان دیگری باشد. (ص ۱۳)

□ نه باب و نه بهاءالله هیچگونه مخالفتی با اسلام نداشتند. بلکه برعکس مدافع اسلام در برابر ادیان گذشته بوده‌اند. آنها سعی در این داشتند که مردم بتوانند طناب اسارت فکری خود را از زیر بار خرافات روحانیون که به نام دین معرفی می‌کردند بیرون بکشند و خود را از اوها و خرافات آزاد سازند. (ص ۱۵)

□ هدف ما از بحث و گفتگو با آقای شهبازی و شهبازی‌ها فقط و فقط باز کردن روزنه‌ای به تاریخ گذشته این جنبش است. (ص ۱۶)

کنکاشی درباره اظهار نظر آقای عبدالله شهبازی تحت عنوان «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران»

□ آقای عبدالله شهبازی این گفتار را در ۴ بخش مورد بحث قرار داده و در زیر عنوان «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» در سایت خود منتشر کرده است. (ص ۱۷)

□ به نظر ما آقای شهبازی و قبل از ایشان هم گروه‌های رادیکال مسلمان با هر کسی قصد تصفیه حساب داشتند او را بابی و یا بهائی می‌نامیدند و از این راه به هدف مورد نظر خود می‌رسیدند. (ص ۱۸)

□ آقای هوبدا برای رفع اتهام بهائی بودن کمک‌های زیادی به مذهبی شدن جو جامعه ایران کرد. اگر به تعداد مساجد و امام زاده‌های تازه تأسیس و تعمیر شده در دوران نخست‌وزیری هوبدا توجه کنید این مطلب کاملاً روشن می‌شود. در دوران ایشان از استخدام بهائیان شدیداً جلوگیری شد. (ص ۱۸)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

- کلیه مدارک نشان می‌دهد که بهائیان هیچ‌گاه اعتقاد خود را کتمان نکرده‌اند و همیشه حتی با خطر از دست دادن جان و مال و مقام بر اعتقادات خود استوار مانده‌اند و حاضر به تقیه هم نبوده‌اند. (ص ۱۸)
- مطابق اطلاع دقیقی که ما از بهائیان بدست آوردیم هرگاهی یک بهائی عضو تشکیلات بهائی اعتقاد خود را کتمان کند از جامعه بهائیان اخراج می‌شود. (ص ۱۹)

بخش اول جغرافیای جمعیت بهائیان ایران

- قسمت اول بحث ایشان مربوط به تعداد بهائیان در ایران است و برای اثبات نظریات خود نیز شواهدی آورده است. (ص ۲۰)
- آنچه مسلم است آخرین آماری که توسط کنفرانس اسقف‌های انگلیس منتشر شده است تعداد بهائیان را ۶ میلیون نفر که در ۳۴۰ کشور و جزیره و در بین ۲۱۱۳ ملل و اقوام گوناگون زندگی می‌کنند اعلام داشته‌اند و آثار آنها به ۸۰۰ زبان ترجمه شده است. تعداد معتقدان به مذهب یا مرامی نه دلیل حقانیت و نه دلیل باطل بودن آنها است. (ص ۲۰)
- مطلب دوم این صفحه مربوط به تعطیل تشکیلات بهائی و خراب کردن معبد بهائیان (حظیره‌القدس) به علت ابراز ناراضیتی آیت‌الله العظمی بروجردی به دستور شاه و به دست سرلشگر نادر باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش در سال ۱۳۳۴ شمسی است. با آن قدرت ادعائی ایشان، حمله به مرکز یک گروه مذهبی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ (ص ۲۲)
- این عمل خلاف قوانین جاری آن زمان در کشور بوده است. اصل ۱۷ قانون اساسی سلب تسلط مالک بر ملک را جرم می‌داند. بهمین دلیل چند سال بعد کلیه ساختمان‌های اشغال شده در ایران را به مالکان بهائی آنها پس داده دادند، بدون اینکه از آنها عذرخواهی شود و یا خسارات وارده پرداخت گردد. (ص ۲۲)
- در قسمت اول ص ۲ علت مخالفت آیت‌الله با بهائیان را چنین ذکر می‌کند: «سر و سر داشتن آنها با منابع خارجی، مجری منافع خارجی، اخلال‌گری در ایران و اذیت و کارهای مودیانانه درباره مسلمانان، اشغال مقامات اداری» و «بعد هم مسلمانان را ناراحت می‌کنند، می‌زنند از بین می‌برند. از این کارها زیاد می‌کردند.» (صص ۲۳-۲۴)
- آیا وظیفه نیروهای امنیتی جلوگیری از این مسائل بود یا شخص آیت‌الله مأمور این کار بودند؟ و بعد از اینها آیا حتی یک برگ مدرک در این زمینه در اختیار دارید که به نظر خوانندگان برسانید؟ (ص ۲۴)
- آیا اخلال‌گری در مسائل سیاسی ایران می‌کردند؟ که جواب منفی است زیرا بهائیان نه تنها در هیچ حزب و گروه و دسته‌ای شرکت نداشتند، بلکه تا آنجا که ما تحقیق کردیم حتی اکثریت‌شان از خواندن روزنامه و شنیدن اخبار سیاسی هم امتناع دارند تا چه رسد به دخالت در سیاست. (ص ۲۴)
- از چه زمانی دوستان شیعه ما اینقدر مظلوم بوده‌اند که یک اقلیت کوچک مذهبی که خود شما تعداد آنها را معین فرموده‌اید این قدرت را پیدا کرده‌اند که آنها را اذیت و آزار برسانند و آنها نه مقاومتی بکنند و نه هیچگونه شکایتی از یک بهائی در یک دادگاه بنمایند. (ص ۲۵)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

- مسئله اشغال مقامات اداری و زدن و از بین بردن مسلمانان. برای این اتهام نه اداره‌ای که توسط بهائیان اشغال شده نام برده شده است و نه آن شخص بهائی که رئیس آن اداره بوده است مشخص است و نه آن مسلمانی را که زده‌اند معلوم است چه شخصی است و نه از ضارب نامی. (ص ۲۵)
- مطلب جالب بعدی معرفی حسین خطیبی به عنوان فردی مطلع است که «هدف از همکاری شاه و ارتش با علما را تلاش آمریکائیاها برای تصرف آرشیو بهائیان و دستیابی به اسامی ایشان اعلام نمود.» (ص ۲۶)
- اگر بهائیان جاسوس آمریکا بودند پس دیگر چه اصراری برای بدست آوردن نام آنها توسط آمریکائیان بوده است و آیا وظیفه علما کمک به آمریکائیان بر علیه هم‌وطنان ایرانی بوده است. (ص ۲۷)
- درباره تعداد بهائیان که بعد از انقلاب اسلامی در ایران کشته شده‌اند آنطور که ما تحقیق کردیم کمی بیش از ۲۰۰ نفر بوده‌اند. اما اینکه آنها به خانواده‌های ثروتمند متعلق بودند جز خیال بافی و افسانه‌گویی نیست. (ص ۲۷)
- در حالیکه نه امیرعباس هویدا نه هوشنگ انصاری و نه غلامرضا ازهاری بهائی بودند. (برعکس آنها همیشه خصوصاً مرحوم هویدا خود را مسلمان معرفی می‌کردند). (ص ۲۸)
- مشکل ما در این بحث با نویسنده این است که اگر فی‌المثل یک بهائی، زرتشتی، کلیمی و یا ارمنی خطاکار است چه ربطی به اعتقادات او دارد؟... چرا نمی‌گوئید مسلمان دزد؟ هر خطاکاری باید مجازات شود چه مسلمان، چه بهائی چه یهودی و چه هر چیز دیگری. (ص ۲۹)
- بزرگ مالکان بهائی در دوران پهلوی حتماً اسم دارند و دهات آنها در کجا واقع شده باید بر روی نقشه مشخص باشد. (ص ۳۰)
- راجع به هژبر یزدانی اطلاعاتی بدست نیاوردیم. گویا در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی است اما راجع به حبیب ثابت خوشبختانه شرح حال او به قلم خودش به دست ما افتاد. سرنوشت جالبی داشته. او فرزند یک پارچه فروش بیسواد و فقیر بوده است که از شاگرد دوچرخه‌سازی و بعداً رانندگی، صاحب یک مجموعه بزرگ صنعتی شده است. (ص ۳۰)
- همان زمانی که به دستور آیت‌الله بروجردی، رئیس ستاد ارتش معبد بهائیان را اشغال کرد و صدها کارمند شریف و پاک را از ادارات اخراج کرد آقای ثابت آنها را به استخدام خود درآورد. آنهایی که با اقتصاد سروکار دارند بخوبی می‌دانند که ثروت هر شرکتی به کارمندان لایق آن شرکت بستگی دارد. (ص ۳۰)
- اما در مقابل این دو نفر بهائی ثروتمند چه تعداد مسلمانان ثروتمند در ایران بودند؟ (ص ۳۱)
- ما در اینجا فقط به یک مورد و آن کشتن یک پزشک بهائی در کاشان اشاره می‌کنیم. (ص ۳۲)
- قتل دکتر سلیمان برجیس را از این نظر انتخاب کردیم که آیات عظام آقایان بروجردی و بهبهانی و کاشانی در آن دخالت کردند. (ص ۳۳)
- خبرنگار قضائی روزنامه علت قتل را تنها یک علت و آن هم تعصب مذهبی می‌نامد. قاتلین خود علت قتل را در بازجویی بواسطه تعصبات مذهبی توضیح داده‌اند. (ص ۳۵)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ پزشکی که مشغول خدمت به جامعه است با این طرز فجیع به قتل می‌رسد و آیات عظام که وظیفه هدایت جامعه را دارند نه تنها مانع جنایت و آدم‌کشی نمی‌شوند بلکه با تمام قوا آن را تأیید می‌کنند و در حفظ همان جانیان می‌کوشند و آنها هم به خاطر جنایتی که کرده‌اند مورد تقدیر قرار می‌گیرند تا در آینده در خدمت هدف‌های روحانیون جنایاتی تازه را مرتکب شوند. (ص ۵۱)

□ آقای بروجردی تنها با بهائیان مخالف نبود، ایشان هیچ دگراندیشی را نمی‌پذیرفت. بیانیه آیت‌الله آقای حاج‌آقا حسین بروجردی در تحریم خرید و فروش کالای یهودی‌ها که شما به آن اشاره کرده‌اید نظیر همان تفکری است که فاشیست‌های آلمانی ابتدا نسبت به یهودیان ابراز کردند تا بعداً بتوانند میلیون‌ها یهودی را در کوره‌های آدم‌سوزی بسوزانند. (صص ۵۲-۵۱)

□ در واقع معلمین فاشیست‌های اروپائی در رفتار با دگراندیشان مذهبی بخشی از روحانیت شیعه بوده است. به عنوان نمونه ملا عبا یهودی را که حاضر نشد مسلمان شود به دستور شاه عباس زنده زنده خوراک سگ‌ها کردند و اما آنچه مایه تعجب ما شد اظهار نظرهای آقای دکتر مهدی حائری استاد دانشگاه در آمریکا نسبت به بهائیان بود. ایشان می‌فرمایند «نظریات آقای بروجردی تا یک اندازه هم درست بود». آیا ایشان نمی‌دانند که مجتهد بر مبنای «تا اندازه‌ای» نمی‌تواند فتوا بدهد. (ص ۵۳)

□ مخالفت آقای بروجردی بر علیه بهائیان مشخصاً و صرفاً به خاطر اعتقادات آنها بوده است نه اتهاماتی که به آنها زده شده است. (ص ۵۴)

□ در وقایع سال ۱۳۳۴ و سخنرانیهای آقای فلسفی بر ضد بهائیان آیت‌الله بروجردی فتوائی را بر علیه آنها صادر می‌کند. «بسمه تعالی لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت مخالطه و معامله را ترک کنند.» (ص ۵۴)

□ بدین ترتیب نتیجه گرفته می‌شود که روحانیون در مخالفت با بهائیان متحدالقول نیستند بلکه گروه کوچکی هستند که دگر اندیشان را تحمل نمی‌کنند و وظیفه روشنفکران مسلمان و غیر مسلمان ایرانی همین است که آن بخش از روحانیت تمامیت خواه و رادیکال را که مانع تسامح و تحمل دگراندیشی است شناسائی کند و عقائد آنها را به نقد بکشد. ضرر اینگونه روحانیون در درجه اول به خود دین اسلام خواهد بود. (ص ۵۶)

□ ما در تحقیقات مختصری که در آثار بهاء‌الله کردیم حداقل به ۳۳ مورد برخوردیم که پیروان خود را بدون هیچگونه تعبیر و تفسیر و اما و اگر به رعایت موازین اخلاقی محبت به هم‌نوع، ممنوع بودن نزاع و جدال، جنگ و خونریزی امر می‌کند. به جرئت می‌توان گفت که کمتر در عقاید و افکار دیگران تا این اندازه به اخلاقیات ارج نهاده شده است. (ص ۵۷)

□ بخاطر آشنا نمودن آقای شهبازی و آنهایی که اطلاعی از آثار بهائیان ندارند ما در اینجا مختصراً به برخی از دستورات آنها اشاره می‌نمائیم. «سبب اختلاف نشوند... اختلاف سبب خونریزی است و علت انقلاب عباد است. بشنوید ندای این مظلوم را و از آن تجاوز ننمائید...» (ص ۵۸)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

- «معاشرت با ادیان است بروج و ریحان... با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است.» (ص ۵۸)
- در اثر دیگری از بهاءالله به نام اشراقات او مؤمنین خود را از لعن کردن دیگران، آنچه در آن دوران در ایران ورد زبانها بود شدیداً منع و آنها را امر به محبت و دوستی می‌کند. (ص ۵۹)
- در زمینه رفع تعصبات مذهبی به بهائیان دستور می‌دهد که کمر همت را ببندید و سعی کنید که اینگونه تعصب که بسیار خطرناک می‌باشد از جامعه رخت بریندد. او تعصب مذهبی را یکی از خطرناکترین تعصبات می‌داند. (ص ۶۰)
- برای نمونه در سال ۱۴۸۰ میلادی در شهر سویلبا ۶ نفر از یهودیان و مسلمانان مسیحی شده در خرمن آتش سوزانده و اموال آنها به نفع کلیسا مصادره می‌شود. متأسفانه (چنین پدیده‌هایی را در اوایل انقلاب اسلامی ایران هم دیدیم و شنیدیم). (ص ۶۱)
- برای نشان دادن شباهت‌های دقیق تفکرات آقای شهبازی و دست‌اندرکاران محاکم تفتیش عقائد به گوشه‌ای از محاکمات سویلبا اشاره‌ای می‌کنیم تا بر خوانندگان محترم روشن شود که تعصب و خامی از یک منشاء سرچشمه می‌گیرد و کشور و ملت و دین و آئین هم نمی‌شناسد و سرمنشاء آن جز ناآگاهی و نفرت و کینه چیز دیگری نیست. (ص ۶۲)
- می‌توان بخوبی وجه تشابه این واقعه را که بیش از ۵۰۰ سال قبل اتفاق افتاده است با انقلاب اسلامی ملاحظه نمود. در جمهوری اسلامی ایران بنابر مقتضیات روز هرکسی را به جرمی محکوم کردند. هویدا که بارها گفته بود مسلمان هستم بهائی معرفی شد. روحانی را که کرراً گفته بود در دامان مادری مسلمان پرورش یافته‌ام بهائی معرفی کردند... در حالیکه بر هیچ کس پوشیده نیست که بهائیان تقیه را حرام می‌دانند و اگر یک شخص بهائی ایمان خود را انکار کرد از جرگه بهائیان اخراج می‌شود. (صص ۶۴-۶۳)
- جالب است که آقای شهبازی حتی کارهای مثبتی هم که بهائیان انجام داده‌اند و ایشان اجباراً تایید می‌کند مورد سرزنش قرار می‌دهد از جمله نشر اولین نشریه اختصاصی زنان ایران به نام دانش که در سال ۱۳۲۸ قمری (یعنی حدود ۱۲۸۵ خورشیدی) توسط همسر دکتر حسین کحال در همدان منتشر می‌شده است. (ص ۶۶)
- ما متأسفانه از مطالب منتشر شده در آن مجله اطلاعی نداریم ولی می‌توان تصور کرد که روحانیون با مدرسه و روزنامه و هر چه که می‌خواستند است جامعه را تکانی بدهد مخالف بوده‌اند چون بقول معروف یک مقلد خرد بهتر از یک ده شش دانگ است. با بودن مدرسه و روزنامه طبعاً مردم بیدار می‌شدند و به سخنان روحانیون کمتر توجه می‌کردند. (ص ۶۶)
- البته بهائیان مدارس زیادی در شهرهای مختلف ایران دایر کردند و شاگردان زیادی از همه مذاهب و گروهها در آنها درس می‌خوانده‌اند ولی به دستور رضاشاه مدارس بهائی تعطیل شدند. (ص ۶۹)
- روحانیون از با سواد شدن مردم مثل جن از بسم‌الله واهمه داشتند چون می‌دانستند که اگر مردم آگاه شوند آنها دیگر نمی‌توانند بر خر مراد سوار شوند و به هدف‌های خود برسند. (ص ۷۰)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ علت مخالفت روحانیون با بهائیان نه از جنبه مذهبی بلکه به خاطر اعتقاد بهائیان به این است که انسان‌ها با استفاده از عقل خود می‌توانند خوب را از بد تشخیص بدهند و احتیاج به آقا بالاسر و رهبر و پیشوا ندارند. اگر این تفکر مورد قبول جامعه باشد روحانی دیگر جایی ندارد و این قابل فهم است که روحانیون به خاطر حفظ مقام و منصب و ثروت خود با بهائیان سرچنگ داشته باشند و تا پای نابودی آنها هم بایستند. والا آنطور که ما متوجه شدیم بهائیان نه تنها اسلام را قبول دارند طرفدار شیعه ۱۲ امامی هم هستند. (ص ۷۱)

□ مطابق مدارک موجود در دوران نخست‌وزیری هویدا استخدام بهائیان در ادارات دولتی ممنوع بوده است... برعکس در دوران آقای هویدا ایجاد مؤسسات مذهبی شیعه از رشد سرسام‌آوری برخوردار بوده است. اگر شما به تعداد مساجد و امام زاده‌ها که تعمیر شده و یا تازه بنا شده‌اند توجه کنید این مطلب روشن می‌شود. (ص ۷۲)

بخش دوم تحت عنوان کانون‌های استعماری و بهائی‌گری

□ آقای شهبازی در این بخش از نوشته خود خیالبافی‌ها را به اوج افلاک رسانیده و می‌نویسد: «برخلاف نظر مورخینی چون احمد کسروی و فریدون آدمیت که بابتی‌گری اولیه را جنبشی خودجوش و ناوابسته به قدرت‌های استعماری می‌دانند پژوهش من بر پیوندهای اولیه علی محمد باب و پیروان او با کانون‌های معینی تأکید دارد که شبکه‌ای از خاندان‌های قدرتمند و ثروتمند یهودی در زمره شرکای اصلی آن بودند.» (ص ۷۴)

□ اگر آقای شهبازی فراموش نفرموده باشند چنین تهمتی را به حضرت محمد(ص) زدند و می‌گفتند که اینها مطالبی است که سلمان فارسی به او یاد می‌دهد و اینقدر از این یاهوگوئی‌ها کردند که پیغمبر مجبور شد در قرآن کریم به آنها جواب بدهد. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که حضرت محمد در زمانی که مشغول کار تجارت برای خدیجه بود و کاروان‌های تجارتنی او را سرپرستی می‌کرد و از این راه با اقوام و ملل دیگر تماس داشت به دستور آنها ادعای پیغمبری کرد. (صص ۷۶-۷۵)

□ آقای شهبازی در همان صفحه می‌نویسد: «ارتباط نزدیک مانکجی هاتریا با رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران در سالهای ۱۸۵۴-۱۸۹۰ با سران بابی و از جمله با شخص میرزا حسینعلی. (ص ۷۷)

□ مانکجی در سال ۱۸۱۳ میلادی در مورا سومالی (Morasomalia) متولد می‌شود. اجداد او از زرتشتیانی بوده‌اند که بر اثر فشارهایی که شاهان صفوی به آنها وارد می‌کردند به هندوستان پناه برده بودند. مانکجی از جوانی وارد خدمات بازرگانی می‌شود. مردی قوی بنیه و با اراده بوده است. بر اثر فشارهایی که از دوران شاهان قاجار بر زرتشتیان وارد می‌شد انجمن اکابر پارسیان هند برای کمک به آنها مانکجی را مامور سفر به ایران می‌کنند. تصادفاً در کشتی به سوی ایران با میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) آشنائی پیدا می‌کند. مانکجی در ایران بایست دو کار انجام می‌داد. یکم اصلاح روابط جامعه مسلمان علما و دولت مردان ایرانی با جامعه زرتشتی. دوم اصلاح جامعه زرتشتی که آداب و رسوم دینی خود را فراموش کرده بودند.» (صص ۷۸-۷۷)

□ مانکجی در عراق عرب بنا بر رویه خود با بهائیان هم تماس می‌گیرد و با میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء‌الله مکاتبه داشته است. (ص ۷۹)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

- حال آقای شهبازی به دو مطلب باید جواب بدهد. یکم چه مدرکی دارد که مانکجی سر حلقه جاسوسان انگلیسی در ایران بوده است. دوم چه مدرکی دارد که رابطه جاسوسی او را با بهائیان مشخص می کند. (ص ۷۹)
- آقای شهبازی رابطه بهائیان و زرتشتیان را در چند سطر بعد به رابطه بهائیان و زرسالاران یهودی تبدیل می کند و علت گسترش بابی گری و بهائی گری را از دو طریق به قول خویش پیگیری می کند. اول نقش حاج میرزا آقاسی و منوچهر خان معتمدالدوله... (ص ۸۰)
- حاج میرزا آقاسی چه خدمتی در راه اشاعه بابی گری کرده است که آقای شهبازی می داند ولی هیچ یک از مورخین دیگر نمی دانند. (ص ۸۰)
- اما منوچهر خان چند ماه بعد از ملاقات با باب فوت می شود و از او غیر از پذیرائی ۴-۳ ماهه در اصفهان از باب کمک دیگری به بایان مشاهده نشده است. آیا ۳ ماه زندانی را در خفا منزل دادن کمک به گسترش مذهب بابی است؟ (ص ۸۰)
- در یک نگاه کوتاه به جنبش بابیه می بینیم که سید باب از اولین روزهای اعلام ادعای خود تا آخرین لحظه حیات در زندان بوده است ولی چه نیروئی در وجود او و تفکرات او بوده که توانسته است آن انقلاب عظیم اجتماعی را بوجود بیاورد. (ص ۸۱)
- سید باب لزوم یک تغییر بنیادی را در ایران لازم دید و با صداقت کامل دست به انجام کاری زد که حتی تصور آن از ترس روحانیان شیعه برای کسی متصور نبود. او به درستی دریافته بود که روحانیت قابل اصلاح نیست و باید جمع شود. (ص ۸۲)
- با یک جمله از آقای آیتی که نویسنده نقل کرده است موافقیم و آن محکوم کردن حاج میرزا آقاسی است. «اگر از طرف حاج میرزا آقاسی سختی و فشار و نفی بر باب و حبس وارد نشده بود» جنبش بابیه رشد نمی کرد. (ص ۸۲)
- بر اثر فشارهای سالهای ۳۴ و نطق های آقای فلسفی از رادیو تهران اقبال مردم به بهائیت فزونی گرفت. (ص ۸۳)
- آقای شهبازی بعد از ادعاهای زیاد و بحث های بدون مدرک و حواله دادن های سرخرمن راجع به رابطه بهائیان با انگلیس ها و با یهودیان و زرتشتیان که ارائه مدارک را به زمان دیگری موکول می فرمایند راجع به بهائی گری و صهیونیسم چه مدارکی را ارائه می دهند. (ص ۸۷)
- در سال ۱۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله برخلاف میل خود و با فشار دولت ایران و عثمانی به عکا تبعید می شود فلسطین در آن زمان جزو متصرفات عثمانی بوده است و یهودیان در آن سرزمین نقشی نداشته اند. در تمام دوران اقامت در عکا در زندان بسر می برده و حتی رابطه با پیروانش که از ایران هم برای ملاقات او می رفته نداشته است. در اواخر دوران تخفیفی در زندان و اقامت او داده می شود. (ص ۸۷)
- عدم دخالت جامعه بهائی در سیاست بر هیچ کس پوشیده نیست. در آثار بهاءالله و پسر او عباس افندی کرراً تأکید شده است که بهائیان در سیاست دخالت نکنند. (صص ۸۸-۸۷)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ اگر بهائی شدن عده‌ای از یهودیان دلیل همکاری آنها با صهیونیسم است اولاً باید گفت زمانی که یهودیان بهائی شدند از دولت اسرائیل حتی اسمی هم نبود. در ثانی اگر یهودی بهائی شود باید به ناچار اسلام را قبول کند و شما باید از این کار راضی باشید زیرا قدمی به نفع شما برداشته شده است. چرا شما نگرانید؟ غیر از این عده‌ای از یهودیان مسلمان هم شدند آیا آنها هم با اسرائیل و صهیونیسم رابطه‌ای دارند؟ (ص ۸۸)

□ آقای شهبازی دنبال مطلب را به پسر بهاء‌الله بنام عبدالبها میکشد و درباره رابطه او با تحقق تأسیس دولت یهود قلم فرسایی می‌کند. در اینجا به نامه‌ای از عباس افندی به حبیب مؤید اشاره می‌کند که در آن از جمع شدن قوم یهود در سرزمین فلسطین و آباد شدن آن صحبت است. آقای شهبازی به علت عدم آشنائی با عهد عتیق و عهد جدید یعنی تورات و انجیل به این نتیجه می‌رسد که چون این اتفاق افتاده است پس بهائیان مسئول این کار هستند. ولی ایشان غافل است که اشاره عبدالبها در این نامه مبنی بر مندرجات تورات بوده است. (ص ۸۹)

□ بهائیان مطابق مدارک موجود نه تنها حق زندگی کردن بلکه حق سفر به اسرائیل را هم ندارند. آنطور که بر ما معلوم شده است بهائیان برای زیارت اماکن مقدسه خودشان حداکثر ۳ روز تا ۹ روز و آنهم با اجازه حق سفر به اسرائیل را دارند. بهائیان از هیچ‌گونه مزیتی که سایر ادیان هم دارند در اسرائیل برخوردار نیستند. (ص ۹۱)

□ بعد از جنگ جهانی دوم و قبل از تشکیل دولت اسرائیل منطقه فلسطین تحت نظارت دولت انگلیس اداره می‌شده است. در دورانی که این حق نظارت به پایان می‌رسد کمیسیونی از طرف سازمان ملل برای حل اختلافات تشکیل می‌شود. ریاست این کمیسیون به یک قاضی به نام هیل شاندستروم واگذار می‌شود. رئیس این کمیسیون در نهم جولای ۱۹۴۷ نامه‌ای به شوقی ربانی که آن زمان مسئول جامعه جهانی بهائی بوده است می‌نویسد: «از طرف کمیسیون مربوطه خود مأمورم که با نهایت دقت در مصالح دینی اسلام، یهود و مسیحیت در فلسطین تحقیقات کامله نمایم... بی‌نهایت سبب تشکر و امتنان من خواهد بود که آن جناب نیز بعلت مصالح دینی بهائی و اهمیت تاریخی این سرزمین برای اطمینان بیانیه‌ای ارسال فرمائید.» در ۱۴ ماه جولای ۱۹۴۷ بلافاصله شوقی ربانی به این سؤال پاسخ می‌دهد... آنچه مربوط به ماست اینست که هر تصمیمی درباره مستقبل این سرزمین اتخاذ گردد و هرکس حاکم بر این کشور شود این نکته را بشناسد که شهر عکا و حیفا مرکز روحانی و اداری شریعت جهانی بهائی است و نیز معترف بر استقلال شریعه‌الله گردند و بهائیان حق آن را داشته باشند که اداره امور خود را از این سرچشمه بنمایند و نیز بهائیان اطراف جهان حق زیارت و تشرّف به مقامات مقدسه بهائی داده شود تا مانند یهود و مسیحی و مسلمان که حق زیارت بیت‌المقدس را دارند آنان نیز به شرف زیارت ارض اقدس نائل گردند این حقوق را معتبر دانند و معترف شوند والی الابد محفوظ و مصون بدارند.» با ارائه این مدارک کاملاً مشخص می‌شود که ادعای آقای شهبازی در رابطه بهائیان با صهیونیسم و دولت اسرائیل بر مبنی وهم و خیال ایشان بنا شده است و دارای هیچ‌گونه ارزش تاریخی نیست. (صص ۹۴-۹۲)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ آنچه مسلم است ملت ما تاکنون از کشور عراق آسیب‌های فراوانی دیده است و خسارات زیادی را متحمل شده است در حالیکه اسرائیل تاکنون به کشور و ملت ما ضرری نرسانده است. جنگ بین اعراب و اسرائیل جنگ خانوادگی آنهاست. اختلاف دو پسر عمو است و ربطی به ملت ما ندارد. (ص ۹۸)

□ هیچ دلیلی ندارد که بهائیان را به خاطر اماکن متبرکه‌ای که در اسرائیل دارند همدست و موافق اسرائیل بدانیم. باید توجه داشت که بهاء‌الله به میل خود به عکا نرفت بلکه او را به آن منطقه تبعید کردند و در آنجا وفات نمود. (ص ۹۸)

□ سفرهای عباس افندی بین سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۱ به اروپا و آمریکا: ... آقای شهبازی راجع به سفرها چنین می‌نویسد: «با تبلیغات فراوان از سوی متنفذین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون‌های مقتدری در اروپا و آمریکا.» (ص ۹۹)

□ سپس آقای شهبازی به رابطه عباس افندی با محافل تئوسوفی اشاره میکند و در آخر با ملاقات‌های شخصیت‌هایی چون علامه محمد قزوینی، سیدحسن تقی‌زاده، سردار اسعد بختیاری، جلال‌الدوله فرزند ظل‌السلطان و بالاخره علاقه ملکه رومانی به عباس افندی به عنوان رهبر تئوسوفیسم. (ص ۱۰۱)

□ بدین جهت بهتر آن دیدیم که مختصراً به سخنرانی‌های ایشان (محل سخنرانی و متن سخنرانی‌ها) اشاره‌ای نمائیم تا حقایق بر خوانندگان روشن شود و در اینجا از آقای شهبازی دعوت می‌کنیم که اگر مدرک دیگری در این زمینه دارند ارائه بفرمایند تا ما هم مطلع شویم. (صص ۱۰۲-۱۰۱)

□ عباس افندی از ۸ سپتامبر ۱۹۱۱ مطابق با ۱۵ رمضان ۱۳۲۹ تا ۱۳ اکتبر ۱۹۱۱ مطابق ۱۱ شوال ۱۳۲۹ در لندن جمعاً ۶ سخنرانی و یک مصاحبه انجام می‌دهد. از این میان ۴ سخنرانی در منازل خصوصی منزل میس بکتام میس کراپر و یک مصاحبه با مدیر روزنامه تئوسوفی‌ها بوده است. تا اینجا به هیچ محفلی از متنفذین و به هیچ شخص صاحب نفوذی بر نمی‌خوریم بلکه مهمانداران از مؤمنین به بهاء‌الله و خانم‌های سالخورده بوده‌اند. (ص ۱۰۴)

□ عباس افندی نیمه سپتامبر لندن را ترک کرده به پاریس می‌رود و از ۱۴ اکتبر ۱۹۱۱ تا ۶ دسامبر ۱۹۱۱ جمعاً ۴۸ سخنرانی در پاریس میکند. محل این سخنرانی‌ها در مجمع روحانیون در کلیسا و در جمع تئوسوفیست‌ها. هر کدام یک مرتبه و ۴۵ سخنرانی ایشان در منازل خصوصی بهائیان و در منزلی که آن زمان بهائیان اجاره کرده بودند انجام شده‌اند. در همین منزل علامه محمد قزوینی و تقی‌زاده با عباس افندی ملاقات می‌کنند. (ص ۱۰۷)

□ ما کلیه مطالب ایراد شده در سخنرانی‌های عباس افندی در پاریس را دقیقاً مطالعه کردیم. در این سخنرانی‌ها کوچکترین مطلبی درباره تماس ایشان با محافل سیاسی ندیدیم. (ص ۱۱۱)

□ حال از شما دعوت می‌کنیم که اگر مدرکی مبنی بر رابطه عباس افندی با اربابان قدرت در اختیار دارید منتشر بفرمائید تا همه ببینند و از آنها آگاهی پیدا کنند. (ص ۱۱۲)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ در صفحه ۱۳ نوشته آقای شهبازی به این مطلب برمی‌خوریم «سفر پر هیاهوی عباس افندی به اروپا و آمریکا و حمایت‌های گسترده از او درست در زمانی رخ داد که آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی دو رهبر نامدار انقلاب مشروطه به شدت در زیر ضربه بودند... خسته و درمانده و خائف بر جان خود بودند.» (ص ۱۱۴)

□ چند سؤال از جناب شهبازی داریم که امیدواریم ایشان حداقل جوابی برای آنها داشته باشند... انجمن سری در کجا تشکیل می‌شده، برنامه آنها چه بوده است؟ چه اشخاصی در آن عضو بوده‌اند و چه رابطه‌ای بین اعضاء انجمن سری و بهائیان بوده است؟ سفرهای عباس افندی در اروپا با انقلاب مشروطه چه ربطی می‌توانسته است داشته باشد. چون در هیچ یک از سخنرانی‌های نامبرده در اروپا کوچک‌ترین اشاره‌ای به انقلاب مشروطه نشده است. این رابطه اگر بوده است چه نوع رابطه‌ای بوده است؟ (ص ۱۱۴)

□ در یک کلام مخالفت روحانیون با بهائیان فقط به خاطر ترس از دست دادن مریدان است و لاغیر. (ص ۱۱۷)

□ عباس افندی از مارس ۱۹۱۲ تا دسامبر ۱۹۱۲ در ۹ ماه جمعاً ۵۹ سخنرانی در شهرهای مختلف آمریکائی کرده است. نیمی از این سخنرانی‌ها در منازل خصوصی اشخاص بوده است که اکثراً از بهائیان آمریکا بوده‌اند و مشخصاً جزو اشخاص با نفوذ نبوده‌اند. بقیه سخنرانی‌ها در کلیساهای مسیحیان و کنیسه‌های یهودیان و انجمن‌ها و مصاحبه با روزنامه‌ها بوده است. (ص ۱۱۷)

□ در آمریکا عباس افندی را پیغمبر شرق و نبی صلح می‌نامیدند، ولی او خود می‌گوید من پیغمبر نیستم بنده خدا هستم و نامم عبدالبهاء است. (ص ۱۱۹)

□ در یک جمع‌بندی از مسائلی که در ۵۸ سخنرانی عباس افندی در آمریکا انجام شده‌اند می‌توان به نتایج زیر دست یافت. ۱- از جمع ۵۸ سخنرانی ۱۳ سخنرانی در کلیساها، ۲ سخنرانی در دانشگاه‌ها، ۲ سخنرانی در کنیسه یهودیان، ۳ سخنرانی در انجمن تئوسوفی‌ها، در مجامع افکار جدید- طبیعیون و کنگره شرق هر کدام یک سخنرانی و ۳۵ سخنرانی در منازل و مجالس بهائیان. ۲- سفر عباس افندی از قبل برنامه‌ریزی شده بوده است ولی به دست بهائیان آمریکائی و نه آنکه آقای شهبازی ادعا دارند محافل سیاسی. ۳-...مطالب این سخنرانی‌ها فقط جنبه اخلاقی داشته همانطور که مختصراً به آنها اشاره شده است. در آن‌ها از همه ادیان تعریف شده است. از اسلام دفاع شده است. (صص ۱۲۷-۱۲۶)

□ درباره ملاقاتهای عباس افندی با سیاسیون و نویسندگان ایران هیچگاه در کلیه مدارک اشاره‌ای به این مطلب نیست که ایشان تقاضای ملاقاتی کرده باشند بلکه آنها بوده‌اند که از او تقاضای ملاقات کرده‌اند. (ص ۱۲۷)

□ بدین ترتیب نه از حضور جریانهای متعدد قدرتمند در سفرهای عباس افندی خبری بوده است نه عباس افندی به نام رهبر ماسونی تئوسوفی معروف بوده است و نه برای سفرهای او از طرف جمعی با نفوذ تبلیغ شده است و نه در سخنرانی‌ها از حزبی و یا گروهی طرفداری شده است. (ص ۱۳۷)

□ ملکه رومانی مطابق کدام مدرک و سند عباس افندی را به نام رهبر تئوسوفی می‌شناخته است. آیا در یکی از آثار عباس افندی می‌توان مدرکی نشان داد که او طرفدار مکتب تئوسوفی بوده است؟ (ص ۱۳۷)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ در این بخش آقای شهبازی اشاره به نامه‌ای از شیخ عبدالله مازندرانی می‌کند: «انجمن سرّی مذکور که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه نعم‌الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا آرامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیرمقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند.» (صص ۱۳۹-۱۳۸)

□ عباس افندی درباره انجمن‌ها به بهائیان ایران چنین دستور می‌دهد: «ای یاران الهی از قرار مسموع نو هوسانی در ایران تأسیس انجمن پنهان نمایند و در امور سیاسی مداخله کنند و به عنوان‌های مختلفه جمعیتها تشکیل نمایند و نفوس را به دخول در جمعی دلالت کنند احتیای الهی به نصّ قاطع ربّانی باید از این امور احتراز نمایند و بکلی اجتناب کنند در امور سیاسی نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند.» (ص ۱۴۰)

□ اگر بهائیان به نفع مشروطه فعالیت می‌کردند مشخصاً روحانیون طرفدار استبداد آن را پیراهن عثمان کرده مردم را بر علیه مشروطه تحریک می‌کردند و مشخصاً نتیجه معکوس می‌داد. (ص ۱۴۱)

□ وظیفه عباس افندی به عنوان رهبر جامعه بهائی در آن برهه از زمان در درجه اول حفظ جامعه بهائی بوده است و از اینرو درست تشخیص داده بود که اگر بهائیان در مشروطه دخالت کنند اولاً بهائیان قتل عام می‌شوند و ثانیاً مشروطه پا نمی‌گیرد. (صص ۱۴۲-۱۴۱)

□ یحیی دولت‌آبادی که از مخالفین سرسخت بهائیان و از فعالین مشروطیت بوده چنین می‌نویسد: «سیدمحمد یزدی و امثال او از قول بابی‌ها کاغذ می‌نویسند از مشروطه تمجید می‌کنند و آن نوشتجات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا به شهر طهران آورده شهرت می‌دهند که مشروطه‌خواهان نوشته‌اند و هر یک آنها از هرگونه تشبث برای بدنام ساختن آزادیخواهان دریغ نمی‌دارند.» (ص ۱۴۴)

□ عباس افندی با زیرکی خاص خود تشخیص داده بود که نباید در کشاکش جنبش مشروطه شرکت کند چون دخالت بهائیان به ضرر مشروطه‌خواهان و به قتل عام مجدد بهائیان می‌انجامید. او با زیرکی این برنامه روحانیون طرفدار استبداد را نقش بر آب کرده است. (ص ۱۴۸)

□ محمدعلی شاه با مشورت با مستبدین برای فریب ملاکظم خراسانی تلگرافی به نجف می‌زند و دلیل به توپ بستن مجلس را چنین ذکر می‌کند... انجمن بایبه تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه را به میان آوردند دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدس نبوی رخنه انداخته.» (ص ۱۴۸)

□ روحانیون آگاه نجف به نیت روحانیون مستبد ایران آگاهی دارند. برنامه مشخصاً به شاه جواب می‌دهند که اگر بایبان مفسده جوئی می‌کردند بایست در عدلیه محاکمه می‌شدند و به شاه گوشزد می‌کنند که شما متأسفانه به اعلامیه‌هایی که از طرف آنها می‌دهند گوش داده‌اید و مرتکب این عمل زشت شده‌اید. در اینجا مشخص می‌شود که ملاکظم و مازندرانی هر دو از اعلامیه‌هایی که مفسده جوین به نام بابی‌ها و بهائی‌ها منتشر میکردند آگاهی داشته‌اند و مسببین را می‌شناخته‌اند. (صص ۱۵۰-۱۴۹)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ بهاءالله در نامه‌ای که به ناصرالدین شاه از عکا می‌نویسد ضمن محکوم دانستن سوءقصد به جان شاه تأکید می‌کند که بهائیان دیگر به هیچوجه گرد اعمال خشونت نمی‌گردند. (ص ۱۵۰)

□ در نامه دیگری که به لوخ دنیا معروف است بهاءالله می‌گوید: «بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچاره‌گان روزگار است.» (ص ۱۵۱)

□ اینها نمونه‌ای بود از دستورات بهاءالله به بهائیان بدین ترتیب کلیه اتهاماتی که بر آنها در مسئله دخالت در سیاست و غیره زده میشود فقط از روی غرض و تعصب است و هیچ مدرکی برای اتهامات خود ارائه نمی‌دهند. (ص ۱۵۱)

□ آقای شهبازی می‌نویسد: «در دوران جنگ اول جهانی فرقه بهائی کارکردهای اطلاعاتی جدی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات کار را بدانجا رساند که گویا در اواخر جنگ مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند عباس افندی را اعدام کنند.» آیا آقای شهبازی می‌تواند این کارکردهای به اصطلاح جدی را با ارائه سندی نشان بدهد؟ (ص ۱۵۲)

□ «پس از پایان جنگ اول جهانی شورای عالی متفقین قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا واگذارند و ... سر هربرت ساموئل به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد... دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت و در اوایل حکومت ساموئل در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان «شهبسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» «را به عباس افندی اعطا کرد.» (ص ۱۵۲)

□ در ابتداء باید بدانیم که عباس افندی هیچگاه از این لقب استفاده نکرده است و در هیچ نامه رسمی و غیررسمی اسمی از این لقب نیست. علت واگذاری این لقب به عباس افندی تهیه و انبار کردن به موقع گندم و نجات مردم از گرسنگی در جنگ بوده است و بدین علت و به علت بذل و بخششی که داشته مورد احترام همه گروه‌های ساکن در حیفا بوده است. (ص ۱۵۳)

□ آقای شهبازی می‌نویسد: «اندکی بعد از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹... در کابینه سیدضیاء یکی از سران درجه اول بهائیان ایران به نام علی محمدخان موقرالذوله وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد. این مقام نیز به دلیل خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به ایشان عطا شد.»... اولاً آقای شهبازی باید توضیح بدهد و مدرکی ارائه بفرماید که موقرالذوله از سران درجه اول بهائیان بوده است... در ثانی اگر بر اثر خدمات بهائیان به کودتا یکی از وزارتخانه‌های بی‌اهمیت به آنها داده شده چه خدماتی شیعیان کرده‌اند که وزارتخانه‌های جنگ، خارجه، اقتصاد و دارائی را اشغال کرده‌اند. (صص ۱۵۸-۱۵۹)

□ اگر بابیان و یا بهائیان در سفارتخانه‌ای و یا شرکت خارجی استخدام شده‌اند از نظر آقای شهبازی گناهی نابخشودنی بوده است ولی اگر در برابر یک بهائی ۱۰۰ نفر شیعه استخدام شده‌اند دلیل آن درستکاری و سالم بودن آنها در امور مالی بوده است. (ص ۱۶۰)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

- نه در دوران قاجار و نه در هیچ دورانی بهائیان مطابق اسناد موجود به هیچ سفارتخانه خارجی پناه نبردند غیر از یک مورد در اصفهان که آنها هم از کنسولگری روسیه اخراج و به دست شیعیان کشته می‌شوند. (ص ۱۶۱)
- اما برای هر ایرانی سرافکنندگی است وقتی عکسهای روحانیون را که در سفارت انگلیس پنهان شده بودند مشاهده می‌کند. (ص ۱۶۱)
- در قتل قائم مقام، امام جمعه بود که به پالمستون سفیر انگلیس تبریک گفت نه شخص دیگری. (ص ۱۶۲)
- اگر روسها به امام جمعه انفیه دان الماس هدیه می‌دهند و اگر انگلیسها به پشتیبانی او اقدام می‌کنند حتماً برای رضایت ائمه نبوده است. چه خدماتی روحانیون و در رأس آنها امام جمعه به آنها کرده‌اند که شامل این همه الطاف می‌شوند؟ آیا به نظر آقای شهبازی این پشتیبانی دول خارجی از یک مقام مذهبی شیعه زننده نیست؟ (ص ۱۶۲)
- آقای شهبازی به نامه‌ای که شیخ علی اکبر قوچانی بهائیت به کاستن رئیس گمرکات می‌نویسد اشاره می‌کند این مدرک باعث شرمساری خود شما است و به نفع بهائیان. چون بنابر نوشته خود شما علی اکبر قوچانی تقاضای کمک از راه قانون را دارد و از او سوال می‌کند که آصف الدوله به چه دلیل او و خانواده او را اذیت می‌کند. (ص ۱۶۴)
- یکی دیگر از مطالب مطرح شده توسط ایشان البته کمافی السابق بدون هیچگونه سند و مدرک و فقط بر مبنی تخیلات و منویات ایشان یهودیان بهائی شده می‌باشد... مثل اینکه از نظر ایشان یهودی اگر بهائی شود مرتکب گناه نابخشودنی می‌شود... از آقای شهبازی یک سؤال داریم که امید است جواب بدهد و آن سؤال این است: در کشور ایران یهودیان بعد از آنهمه ظلم و ستم که از دست شیعیان کشیدند و در دوران محمدشاه به آزادی نسبی دست پیدا کرده بودند چه دلیلی داشت به گروهی بیپوندند که فقط بردن نام آنها کافی بود تا دچار سخت‌ترین مجازاتها و اعدام و مصادره اموال شوند؟ (ص ۱۶۵)
- آنطور که ما شنیده‌ایم و شواهد نشان می‌دهد به دستور شوقی افندی به اختلافات بین یهودیان بهائی شده و مسلمانان بهائی شده خاتمه داده می‌شود. این دستور باید قاعداً به سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۱) مربوط باشد. (ص ۱۶۶)
- ملاابراهیم ناتان که در سال ۱۸۴۴ به بمبئی مهاجرت کرده و به گفته آقای شهبازی مأمور انگلیس بوده است چه رابطه‌ای با بابیان داشته؟ اینها رطب و یابس‌های بهم بافته شهبازی است. (ص ۱۶۷)
- راجع به ادعای ایشان که اغلب بهائیان ایران یهودی بوده‌اند این یک ادعای کاملاً نادرست است. تعداد یهودیان بهائی شده به ۱۰ درصد از کل جمعیت بهائیان ایران هم نمی‌رسد و اگر هم بر فرض نظر ایشان درست بود هیچ مطلبی را ثابت نمی‌نمود. (ص ۱۶۷)
- ایشان در بخش دیگری از نوشته خود می‌نویسد در سال ۱۸۳۹ و ۵ سال قبل از ادعای باب عده‌ای یهودی دسته جمعی بدون اینکه فشار بر آنها بوده باشد مسلمان می‌شوند و مسلمانی آنها هم غیر واقعی بوده است. انسان عاقل با خود فکر می‌کند که یک نویسنده تا چه میزان می‌تواند از فهم مسائل عادی غافل باشد و ادعا کند که عده‌ای یهودی بدون دلیل ظاهراً مسلمان می‌شوند و در باطن یهودی می‌مانند یا آنها دیوانه بوده‌اند و یا نویسنده از فهم مطلب عاجز است. (صص ۱۶۸-۱۶۷)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

- هرگاه آقای شهبازی بتواند حتی یک مدرک که دلیل همکاری یک یهودی بهائی با دستگاه‌های جاسوسی باشد ارائه بدهد باید به ایشان آفرین گفت. ولی برعکس چه اندازه مدرک درباره شیعیان و همکاری آنها با دستگاه‌های امنیتی موجود است کافی است که ایشان به اسناد منتشر شده از مرکز اسناد مراجعه فرمایند. (ص ۱۶۸)
- زرتشتیان بهائی شده سرنوشتی بهتر از یهودیان بهائی شده نداشتند یعنی بایست در بین سندان زرتشتیان متعصب و چکش روحانیون شیعه زندگی می‌کردند. (ص ۱۷۰)
- ارباب جمشید هیچگاه بهائی نبوده است ولی به علت موفقیت زیاد او در تجارت عده‌ای هم کارمند بهائی داشته است... می‌نویسند «برخی از دیدارهای محرمانه اردشیر جی و رضاخان در خانه ارباب جمشید صورت می‌گرفت.» (ص ۱۷۱)
- دیدارها چند مرتبه بوده‌اند و در چه زمینه‌هایی صحبت می‌شده است؟ اگر محرمانه بوده‌اند آیا یک شهبازی دیگری هم در جلسه حاضر بوده است و اگر حاضر بوده است مدارک آن کجا است؟ (ص ۱۷۲)
- استناد به فضل‌الله مهتدی معروف به «صبحی» کردن راجع به بهائیان مثل این است که از عبدالوهاب پایه‌گذار مکتب وهابی راجع به شیعه مطلب بنویسید و به نظریات او راجع به شیعه استناد نمائید. (ص ۱۷۲)
- آقای شهبازی از «کمک‌های الیگارشوی ثروتمند و مقتدر پارسی به فرقه بهائی» برای خرید زمین معبد در هندوستان یاد کرده‌اند... اولاً سند آقای شهبازی در این ادعا کجا است و ثانیاً اگر چنین کمکی شده باشد از نظر ایشان چه اشکالی می‌تواند داشته باشد. (صص ۱۷۳-۱۷۴)

بخش سوم تحت عنوان:

بهائی‌گری، سازمان‌های اطلاعاتی و تروریسم

- آقای شهبازی در این قسمت بدون ارائه کوچکترین مدرکی بهائیان را به شرکت در گروه‌های تروریستی و جاسوسی متهم می‌سازد، اتهاماتی که هیچگاه تاکنون به این گروه زده نشده است و در هیچ دادگاهی یک بهائی به جرم جاسوسی و تروریسم محکوم نشده است. (ص ۱۷۶)
- بهاء‌الله حتی تکبر و خودپسندی را منع کرده و آن را جزو گناهان کبیره شمرده است. چگونه می‌توان تصور نمود که پیروان چنین رهبری مرتکب چنین اعمالی بشوند که به آنها نسبت داده شده است؟ (ص ۱۷۸)
- یکی دیگر از دستورات بهاء‌الله به پیروانش منع نزاع و جدال است. (ص ۱۷۹)
- ما بعد از مطالعاتی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که بین بابیان و بهائیان و تفکرات آنها باید فرق گذاشت و اگر بابیان در دوران اول خشونت را با خشونت جواب می‌دادند آنها هم زائیده تفکرات شیعه و قصاص بوده است. (ص ۱۸۰)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

□ تصور ما این است که ایشان از یک دید مذهبی و آنهم از رشته ادیان سامی بهائیت را مورد بررسی قرار داده‌اند از اینرو لازم است که مختصراً نگاهی به تفکرات سامی در زمینه اعمال خشونت بیان‌دازیم تا بهتر بتوانیم در این باره قضاوت کنیم. (ص ۱۸۱)

□ حال باید پرسید که به چه مجوزی و از چه دیدی آقای شهبازی مسلمان به خود اجازه می‌دهد که به اعمال خشونت بایمان ایراد بگیرد. آنها اعمالی را انجام داده‌اند که سیره رهبران ادیان سامی بوده است. بهاءالله چون احکام زیادی از ادیان سامی را نسخ کرده است باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. (ص ۱۸۱)

□ تاریخ ادیان سامی و پیروان آنها در برخورد با دگراندیشان مملو از کشت و کشتار و خونریزی است؛ و حاصل آن، محاکم تفتیش عقائد در اروپا و کشتن و سوزاندن و مصادره اموال میلیون‌ها انسان بوده است. تاریخ جنگ‌های شیعه و سنی و فتوای علمای دو طرف بر علیه همدیگر و کشتن هزاران نفر از مردم بی‌گناه از طرفین بر کسی پوشیده نیست. (ص ۱۸۶)

□ بهاءالله با آشنائی از این وقایع تاریخی بوده است که می‌گوید تعصبات هادم بنیان بشری است. حال از آقای شهبازی می‌پرسیم آیا شما می‌توانید به خود حق دهید که گروهی را بعنوان عامل خشونت متهم کنید و آنهم فقط با ظن و گمان و بدون ارائه یک مدرک مستند که بهائیان در کشتن شخصی متهم بوده‌اند. وانگهی اگر بر فرض هم یک بهائی متهم به قتل باشد آیا می‌توان بهائیت را محکوم کرد؟ (صص ۱۸۹-۱۸۸)

□ ادعای اول آقای شهبازی راجع به قتل میرزا اسدالله دایان یکی از بزرگان بابیه است. (ص ۱۸۹)

□ لقب دایان را سید باب به میرزا اسدالله داده بوده است... با توجه به نظر بهاءالله راجع به دایان مسئله تهمت قتل دایان به بهاءالله را باید از عدم آشنائی نویسنده با تاریخ بهائیت دانست. (ص ۱۹۰)

□ در آثار ازلیان مثل رساله عمه و هشت بهشت هم نسبت به دایان بدگویی شده است. نامه‌ای از ازل موجود است که در آن سید ابراهیم مازندرانی را مأمور قتل دایان کرده است. (ص ۱۹۱)

□ مسئله اختلافات بین بهائیان و ازلیان ثبت در تاریخ است و در اینکه عده‌ای از طرفین کشته شده‌اند بحثی نیست و حتی خود بهائیان از جمله حسن البیوزی در کتاب بهاءالله شمس حقیقت به آنها اعتراف کرده است. اما آیا بهاءالله و فرزند ارشد او عباس افندی در اینگونه مسائل دست داشته‌اند ابداً تا به امروز مدرکی بدست نیامده است و در هیچ یک از اینگونه قتل‌ها اشاره‌ای هم به دستور آنها نمی‌توان یافت، بلکه برعکس هر دوی آنها در دادگاه تبرئه شده‌اند. (ص ۱۹۱)

□ راجع به حاج جعفر که به گفته آقای شهبازی در عکا توسط میرزا آقاخان و برای مطالبه پول او را کشته‌اند به هیچوجه درست نیست. (ص ۱۹۲)

□ قتل دیگری را به عباس افندی نسبت می‌دهد و آن هم قتل میرزا محمدعلی زرنندی ملقب به نبیل است... ادعای موعود بیان بودن نبیل مربوط به سال ۱۸۵۵ است در حالیکه مرگ او بین سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ اتفاق افتاده است.

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

یعنی حدود ۴۰ سال بعد. چگونه آقای شهبازی مطالب را مخدوش و غلط به خورد خواننده می دهد جای شگفتی است. (ص ۱۹۴)

- در مثنوی نبیل زرنندی بعد از وفات بهاءالله اطاعت نبیل از عباس افندی کاملاً مشهود است. (ص ۱۹۴)
- آقای شهبازی به قتل نصیرالاسلام و سیدابوالحسن کلانتر اشاره می کند و محرکین قتل را بهائیان معرفی می کند ولی هیچگونه مدرکی ارائه نمی دهد. و گویا غافل از آن است که بهائیان متهم به قتل محمد فخار در دادگاه تبرئه شدند و بی گناهی آنها محرز گشت. (ص ۱۹۵)
- او بابی ها، ازلی ها و بهائیان هر سه گروه را مشترکاً جزو گروه های مخفی می نامد که توسط اردشیر ریپورتر فعالیت می کرده اند. آیا می توان چنین استدلال هائی را جدی گرفت و راجع به آنها صحبت کرد که ازلی و بهائی با همدیگر همکاری کنند؟ (ص ۱۹۵)
- یکی دیگر از ادعاهای آقای شهبازی قتل سیدمحسن برادر صدرالعلماء است. ایشان می نویسند احسان الله خان دوستدار و حسین الله و حاج علی ابتدا مشروب زیادی خوردند بعداً سیدمحسن را ترور کردند. آقای شهبازی اول باید استدلال کند که ضاربین مست بوده اند... البته فراموش می کند که بهائیان مشروب نمی خورند و اگر یک بهائی مشروب خورد و در ملاءعام باشد او را اخراج می کنند. بهمین دلیل است که آنها بهائی نبوده اند. (ص ۱۹۶)
- مطابق ادعاهای ضد و نقیض آقای شهبازی احسان الله خان هم الکلکی است هم کمونیست است و هم بهائی. انسان چقدر باید کند ذهن باشد که اینهمه اتهامات بی مایه را به یک نفر نسبت بدهد. (ص ۱۹۸)

بخش چهارم بحث آقای شهبازی:

ماهیت بلواهای ضد بهائی

- در این بخش آقای شهبازی آنچنان دچار سردرگمی و درماندگی شده است که مسئول قتل عام بهائیان را خود بهائیان معرفی کرده است. (ص ۲۰۰)
- آقای شهبازی بحث خود را با کشته شدگان بهائی در یزد شروع کرده است. اینها چون ۷ نفر بوده اند بهائیان آنها را به نام شهدای سبعة یزد می نامند... ایشان معتقد است که مسبب این قتل ها مردم نبوده اند و تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهیت و حسن نیت ایشان روشن نیست. (ص ۲۰۱)
- آقای شهبازی غیر از این نظر درستی که داده است باز به اصل خود رجعت کرده و از دوستی ظل السلطان حاکم اصفهان با عباس افندی دم می زند که گویا در پاریس همدیگر را ملاقات کرده اند. اگر ظل السلطان به ملاقات عباس افندی در پاریس رفته است چه ربطی به شهدای سبعة یزد دارد. (ص ۲۰۲)
- آقای شهبازی سؤال می کند که چرا میرزا اسدالله وزیر اقدامی درباره جلوگیری از قتل عام بهائیان ننموده است و می خواهد نتیجه بگیرد که حتماً خود بهائیان در قتل عام بهائیان دست داشته اند. ایشان ضمناً از «پیوندهای عمیقی که میان ظل السلطان و خاندان او از جمله جلال الدوله با دستگاه استعماری بریتانیا... [که] شهرت کامل دارد و نیازی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

به اثبات این پیوندها نیست.» صحبت می‌کند. آقای شهبازی ابتدا باید این مشکل را با خودش حل کند که اگر بهائیان با انگلیس‌ها رابطه داشتند و خاندان ظل‌السلطان هم با انگلیس‌ها مربوط بوده‌اند به چه دلیل در منطقه حکومتی او بهائیان همیشه مورد اذیت و آزار و کشت و کشتار و مصادره اموال قرار گرفته‌اند؟ (ص ۲۰۳)

□ و اما آیا میرزا اسدالله وزیر و کارمند ظل‌السلطان می‌توانسته است برای نجات جان بهائیان اقدامی بکند و نکرده است؟ آقای شهبازی اینجا به قول معروف خود را به کوچه علی‌چپ می‌زند و اظهار ناآگاهی از قدرت خاندان آقا نجفی و سایر روحانیون اصفهان می‌کند. آنها این قدر قدرت داشتند که از هر شخصی در هر مقامی باج بگیرند. (ص ۲۰۴)

□ آقا نجفی وقتی قصد خوردن ثروت مسلمانی را می‌کرده است از کشتن او ابدأ ابا نداشته است. سرگذشت سید ماریبنی تأیید بحث ما است. (ص ۲۰۸)

□ آقا نجفی که اشهر علمای آن زمان بود برای بردن ملک سیدماریبنی که در مجاور ملک آقا بود او را متهم به بایبگری کرد و در روز روشن به تحریک آن عالیجناب سید پیرمرد هشتادساله را طلاب علوم دینی قطع کردند. (ص ۲۰۹)

□ بهائیان در طول تاریخ خود یک بار به یک کنسولگری آنها روسیه پناه می‌برند ولی این تحصن هم به آنها کمکی نمی‌کند. (ص ۲۱۱)

□ ملاقاتهای متعدد ما بین علمای روحانی و حاکم شهر و نمایندگان روس بعمل آمد و در نتیجه ظل‌السلطان و علمای معروف شهر متعهد شدند که هرگاه متحصنین از قنصلخانه بیرون بروند کسی مزاحم جان و مال آنها نخواهد شد و از امنیت بهره‌مند خواهند گردید. به اعتماد این تعهد در نیمه شب متحصنین سیه بخت یکی بعد از دیگری محرمانه و به اندیشه اینکه از تاریکی شب می‌توانند استفاده کرده و خود را به مأمونی برسانند قنصلخانه را ترک کردند. ولی هنوز چند گامی از قنصلخانه دور نشده بودند که هر یک گرفتار عده‌ای رجاله و طلاب که در کمین آنها نشسته بودند، شدند و آنچه قلم از نوشتن آن شرم دارد با آن بیچارگان کردند. (ص ۲۱۳)

□ این است داستان پناهندگی بهائیان به یک کنسولگری خارجی که شما پیراهن عثمان کرده‌اید. ولی چه تعداد از دولت مردان، روحانیون و افرادی که نه تنها به کنسولگری‌های خارجی پناهنده شدند بلکه تابع دولت‌های خارجی هم شدند تا بتوانند موقعیت و ثروت خود را حفظ کنند ولی راجع به آنها آقای شهبازی و شهبازی‌ها سکوت می‌کنند. ادعای آقای شهبازی مبنی بر اینکه بهائیان بدون دلیل به کنسولگری‌ها رفتند و یا به علما دشنام می‌دادند تا مردم را بر علیه خود بشورانند و تحریک کنند با مدرک ذکر شده باید مایه خجالت و شرمساری ایشان شود. آیا حتی می‌توان یک آدم نیمه عاقل پیدا کرد که سخنان این نویسنده محترم را قبول کند؟ (صص ۲۱۵-۲۱۴)

□ آقای شهبازی برای بیرنگ نشان دادن بلوای رشت بر علیه بهائیان ایمان آوردن دو ارمنی و دو پزشک آمریکائی را به بهائیت دلیل کافی می‌داند که علما و مردم بایست بر علیه بهائیان شورش می‌کردند. البته ایشان ایمان آوردن دو پزشک را نتیجه دخالت دستهای خارجی می‌داند ولی نمی‌نویسد اگر دو دکتر بهائی شوند چه ربطی به سیاست

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

خارجی دارد و چه کاری کرده اند که خلاف کشور ایران بوده است و چرا باید بر سر این موضوع شورش شود؟ (ص ۲۱۹)

نقد و نظر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

نویسنده کتاب «کنکاشی در بهائی ستیزی» که در واقع پاسخی است به مقاله «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران» به قلم آقای عبدالله شهبازی، در مقدمه این کتاب با تأکید بر این که «هدف ما از بحث و گفتگو با آقای شهبازی و شهبازی‌ها فقط و فقط بازکردن روزنه‌ای به تاریخ گذشته این جنبش است» (ص ۱۶) زمینه مناسبی را برای بحث و بررسی پیرامون این فرقه فراهم آورده است؛ لذا فارغ از فحوای مقاله آقای شهبازی، می‌توان درباره مسائل و مدعیاتی که در این کتاب مطرح گردیده است، به بحث نشست. البته این نکته را نیز باید خاطر نشان ساخت که آقای سهراب نیکوصفت تلاش کرده تا وابستگی خود به بهائیت را آشکار نسازد و چنان بنمایاند که از موضع یک محقق بیطرف دست به قلم برده است، اما این سعی و کوشش به هیچ رو منتج به نتیجه مورد نظر ایشان نگردیده و هر خواننده‌ای در آغاز مطالعه این کتاب، قادر به تشخیص هویت بهایی نویسنده آن خواهد بود.

آقای نیکوصفت در اولین گام برای دفاع از بهائیت، از این باب وارد می‌شود که «متأسفانه در جامعه ایران از زمان پیدایش جنبش بابیه و بعداً بهائیه تا به امروز یک بحث علمی و منطقی در شناخت تفکرات این جنبش نشده است.» (ص ۹) و به این ترتیب چنین وانمود می‌سازد که آنچه درباره این مسلک بیان شده و واکنش‌هایی که در قبال آن صورت گرفته، صرفاً از سر تعصبات کور و بی‌پایه و فاقد هرگونه مبنای علمی و منطقی و استدلالی بوده است. خوشبختانه اثبات نادرستی این ادعا در عصر و زمانه ما به سادگی امکان‌پذیر است؛ چرا که فهرست کتب متعددی که درباره این مسلک به نگارش درآمده، به علاوه انبوهی از مقالات تحقیقی پیرامون آن، با یک جستجوی ساده در اینترنت قابل بازیابی است. به عنوان نمونه نام برخی از این کتب محض اطلاع ایشان در اینجا آورده می‌شود: «مفتاح باب‌الابواب» نوشته میرزا محمد مهدی خان زعیم‌الدوله تبریزی، «فتنه باب» نوشته میرزا اعتضادالسلطنه، «بهائیگری» نوشته احمد کسروی، «بهائیان» نوشته سیدمحمدباقر نجفی، «تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)» نوشته بهرام افراسیابی، «باب کیست و سخن او چیست؟» نوشته نورالدین چهاردهی، «کشف‌الحیل» نوشته عبدالحسین آیتی، «فلسفه نیکو» نوشته حسن نیکو، «خاطرات صبحی» نوشته فضل‌الله مهتدی صبحی کاتب مخصوص عباس افندی، «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی» نوشته اسماعیل رائین، «بهائیت در ایران» نوشته سیدسعید زاهدزاهدانی و غیره. تعداد مقالات تحقیقی در این باره نیز به وفور در نشریات مختلف درج گردیده است. بنابراین این گونه نیست که کنکاش و دقت نظر در شناخت ماهیت بابیه و بهائیه صورت نگرفته باشد بلکه باید گفت اتفاقاً این کاری است که از همان بدو پیدایش این مسلک صورت گرفت و نشان از آن دارد که از ابتدا، بنای علمای اسلامی بر مواجهه منطقی و تحقیقی با مرام بابیه بوده است.

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

همان گونه که می دانیم پس از طرح ادعای سیدعلی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق. مبنی بر بابیت امام زمان و سپس اوج گیری این ادعاها به سوی امامت و نبوت و الوهیت، علمای شیعه در دو مرحله در اصفهان و تبریز به بحث و محاجه با وی پرداختند تا به کینه مدعای وی واقف شوند و پس از آن که در این محاجات به واهی بودن سخنان این طلبه جوان پی بردند تمام سعی خود را مبذول داشتند تا وی را به خطاها و اشتباهات و اوهامش واقف سازند. خوشبختانه شرح این مذاکرات و مباحثات از سوی منابع بهایی و غیربهایی نقل گردیده است و با نگاهی بیطرفانه و محققانه به آنها می توان به واقعیت پی برد. اینک برای روشن شدن مسئله، گزارشی را که ناصرالدین میرزا ولیعهد از مجلس گفتگوی علمای تبریز با باب، برای پدرش محمدشاه قاجار ارسال داشته و در واقع یک گزارش رسمی به شمار می آید، از نظر می گذرانیم تا ملاحظه شود که از همان ابتدای طرح ادعاهای مزبور، حساسیت و اهتمام لازم برای تحقیق و بررسی پیرامون آنها در میان علمای اسلامی وجود داشته و در عین حال با توجه به وضوح واهی بودنشان، تلاش شده است تا این طلبه جوان دست از اوهام خویش بردارد. متن کامل گزارش ولیعهد به پدرش چنین است: «هو الله تعالی شأنه. قربان خاک پای مبارکت شوم. در باب باب که فرمان قضا جریان صادر شده بود، که علما طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده، ورقه به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دین، کفر او اظهار من الشمس و اوضح من الامس است. بعد از شهادت شهود، تکلیف راعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملامحمد و ملامرتضی قلی را احظار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلاخان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی ملامحمود پرسید که: مسموع می نمود که تو می گویی من نایب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تست. گفت بلی حبیب من! قبله من! نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است، به دلیل «ادخلوا الباب سجداً» و لکن این کلمات را من نگفته ام، آنکه گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد: آنکه به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد انالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی؟

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجره طور هستم. آن وقت در او خلق می شد، الان در من خلق می شود، و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید، منم. آنکه چهل هزار علما منکر او خواهند شد منم.

پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علما منکر خواهند گشت؟

گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملامرتضی قلی گفت: بسیار خوب. تو از این قرار صاحب الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود، و نقبای جن و انس با چهل و

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد، و مواریت انبیاء از قبیل زره داود و نگین سلیمان و ید بیضاء به آن جناب خواهند بود. کو عصای موسی و کو ید بیضاء؟

جواب داد که من مأذون به آوردن اینها نیستم.

جناب آخوند ملامحمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟

گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم. و شروع کرد به خواندن این فقره: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. سبحان‌الله القدوس السبوح‌الذی خلقت السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته.» اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء سموات را به فتح خواند. گفتند مکسور بخوان. آن‌گاه الارض را مکسور خواند. امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد، و عرض کرد: «الحمد‌الله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء.» باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملامحمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه‌السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود آیه انفسنا. مأمون گفت «لولا نساننا». حضرت فرمود «لولا ابنائنا». سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما. ساعتی تأمل نموده و جواب نگفت. بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند. باز از آن سخنها بی‌معنی آغاز کرد که «همان نورم که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور نور یکی از شیعیان بوده است.»

این غلام گفت از کجا آن شیعه تو بوده‌ای؟ شاید نور ملامرتضی قلی بوده باشد. بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ‌الاسلام را احضار کرده، باب را چوب مضبوط زده، تنبیه معقول نموده، و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند، و الان محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیٰ حضرت اقدس همایون شهریاری روح‌العالمین فداه است. امر امر همایون است. (ر.ک: گفت و شنود سیدعلی محمد باب با روحانیون تبریز، تألیف میرزا محمد مامقانی، به اهتمام حسن مرسلوند، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴)

اگر چه پس از اثبات کفرگویی و به اصطلاح «ارتداد» سیدعلی محمد شیرازی، امکان اعدام وی طبق برخی فتاویٰ شرعی وجود داشت اما علمای مناظره کننده با وی علی‌رغم مسجل بودن یاوه‌گویی‌های کفرآلود این شخص، با مطرح ساختن «شبهه خبط دماغ» وی، سیاست صبر و تحمل و گذشت را در پیش گرفتند تا شاید با دادن فرصت به باب، امکان تجدید نظر در پیمودن این راه اشتباه و بی‌فرجام را برای او فراهم سازند.

در این مسیر، حداکثر چند ضربه «چوب مضبوط» و «تنبیه معقول» نصیب مدعی امامت و نبوت شد که بلافاصله به اظهار توبه و پشیمانی و سپردن «التزام پا به مهر که دیگر این غلطها نکند» منتهی گردید. به هر حال شواهد امر حاکی از آن است که اگر آشوب‌ها و شورش‌های پیروان باب - که وی را منجی موعود می‌پنداشتند - صورت

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

نمی‌گرفت و کشور با بحران مواجه نمی‌شد، علمای دینی هرگز اصراری بر اعدام وی نداشتند و به واسطه همان شبهه نقصان عقل و اختلال مشاعر، حداکثر، حبس او را کافی می‌دانستند. اما هنگامی که باب بر مبنای اوهام خویش به ارسال پیام‌های تحریک برانگیز به پیروانش ادامه داد و اتفاقاً دست‌های پنهان و توطئه‌گری نیز امکان انتقال این پیام‌ها را فراهم آوردند و مناطق مختلفی از کشور درگیر آشوب و بلوا گردید، میرزاتقی‌خان امیرکبیر که سکان هدایت کشور را برعهده گرفته بود و در مسیر انتظام بخشیدن به امور گام برمی‌داشت - و البته موفقیت‌های چشمگیری را به نسبت اوضاع و احوال روز کسب کرده بود - چاره‌ای جز کور کردن «چشم فتنه» در پیش روی خود ندید. بنابراین اگرچه اعدام باب بر مبنای فتوای ارتداد وی صورت گرفت، اما واقعیت آن است که علت‌العلل اجرای این حکم، فتنه‌انگیزی‌های بابیان و تلاش امیرکبیر برای فروخوابانیدن این‌گونه مسائل بود، چنان‌که فریدون آدمیت نیز بر این نکته تأکید کرده است: «چون کار حواریان باب از دعوت دینی به شورش سیاسی کشید، پیکار دولت با بابیان امر طبیعی بود. اما دولت به عنوان دفاع از شریعت به جنگ بایبه نرفت، بلکه از این نظر به برانداختن آن کمر بست که بابیان موضع نظامی گرفتند، و به کشت و کشتار دست زده بودند. این مقارن بود با مرگ محمدشاه، و آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و روی کار آمدن میرزا تقی‌خان... لاجرم عکس‌العمل دولت در برابر طغیان بابیان سیاست قاهرانه امیر بود. پس از یک سلسله جنگ‌های خونین که در ۱۲۶۵ و سال بعد، میان لشگریان دولت و هواداران باب در گرفت، همه سرجنابان بایبه (بشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی و دارابی) در ۱۲۶۶ کشته شدند. در آن گیرودار، خون باب هم فدای ستیزه‌جویی اصحابش گشت.» (فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، ۱۳۷۸، صص ۴۴۷-۴۴۵)

بنابراین اگر در نظر داشته باشیم که باب در سال ۱۲۶۰ ق. ادعای خود را عنوان نمود و سرانجام در ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ - و به روایت منابع بهائی در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ - در میدان ارک تبریز، بنا به دلایلی که بیان گردید، اعدام شد، مدت ۵ یا ۶ سال با وی به مدارا و نصیحت رفتار شد. این مسئله از یک سو حاکی از آن است که برخلاف آنچه پیروان مسلک‌های مختلف و از جمله بایبه سعی در ترویج آن دارند، مدارای قابل توجهی با فردی که چنان ادعاهای گزافی را مطرح نموده بود، شد و به اندازه کافی نیز تحقیق و تفحص درباره میزان صحت و سقم این مدعیات به عمل آمد. اما علاوه بر این، نکته بسیار مهم دیگری را باید در این زمینه در نظر داشت که با دقت بایسته در آن، چه بسا دیگر نیازی به بحث پیرامون باقی قضایای منشعب از بایبه، نباشد. این در حالی است که پیروان بهائیت همواره سعی کرده‌اند با پل زدن از روی این مسئله اساسی، بحث را به جای دیگری منتقل کنند و به سخن‌سرایی درباره فروعات بپردازند. این دقیقاً همان شیوه‌ای است که در کتاب حاضر نیز شاهدیم.

مسئله اصلی که باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد، حقانیت یا عدم حقانیت «بایبه» به عنوان اصل و ریشه مسلک بهائیت است. برای بررسی این موضوع نیز باید دید که آیا می‌توان بایبه را با توجه به منطق درونی و ساختاری آن موجه دانست یا خیر. بدین منظور باید این نکته را در نظر گرفت که سیدعلی‌محمد شیرازی، مبنای طرح ادعای خود را بر چه چیزی نهاد و آیا امروز که به آن ادعا می‌نگریم، می‌توانیم آن را تصدیق کنیم یا خیر؟ اگر

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

آن را تصدیق کردیم، آن گاه می توان پا به مرحله بعد گذارد و به بررسی بهائیت پرداخت اما اگر ریشه و اصل و بنیان بهائیت، باطل و ناموجه بود، دیگر چه جایی برای بحث پیرامون آن - به عنوان یک دین و آیین - باقی می ماند؟ سیدعلی محمد شیرازی، همان گونه که از عنوان و لقب معروف او یعنی «باب» پیداست، مبنای ادعای خود را بر بابت امام زمان قرار داد و البته به فاصله کوتاهی پس از آن، خود را شخص امام زمان خواند. در نامه ناصرالدین میرزا ولیعهد به پدرش محمدشاه نیز ملاحظه کردیم که باب در مناظره با علمای تبریز اظهار داشته بود: «به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید، منم.» بنابراین در یک نگاه کلی باید گفت بی تردید او خود را به عنوان «منجی موعود» در مذهب تشیع معرفی کرده بود. اساساً گرایش عده ای از مردم به وی نیز جز بر این مبنا نبوده است.

بی شک اگر این فرد در همان ابتدا چنین ادعا می کرد که پیامبر جدیدی است که از طرف خداوند مبعوث گردیده و دین نوینی آورده است، کمترین زمینه ای برای پذیرش مدعای وی نزد دوستان و همراهانش نیز وجود نمی داشت، چه رسد به آن که اینان امر تبلیغ و ترویج او را نیز بر عهده گیرند. اما هنگامی که او ادعای نیابت ولی عصر و سپس تعیین «منجی موعود» در خود را مطرح ساخت، براساس آموزه هایی که در مکتب شیخیه وجود داشت، برخی دوستان وی - که آنان نیز در کسوت طلبگی بودند - این ادعا را قابل قبول دانستند و لذا به تبلیغ آن نزد مردم عامی که عموماً نارضایتی شدیدی از اوضاع و شرایط موجود داشتند، پرداختند. طبعاً عده ای از مردم نیز با خوشحالی از ظهور منجی موعود و به سر آمدن دوران ظلم و جور و ستم، به هواداری از این مدعی پرداختند تا طبق ایمان و اعتقاد خویش، جزو یاران «مهدی صاحب الزمان» باشند و به برپایی حکومت عدل و داد موعود آخرالزمان کمک کنند.

البته باید گفت که مفهوم «منجی موعود» در ادیان دیگر هم کاملاً پذیرفته شده است، اما نکته مهم اینجاست که در تمامی ادیان، فارغ از جزئیات و اختلافات، «پیروزی و ظفرمندی» منجی و شکست ظالمان و ستمگران و برپایی جهانی نو و پر از عدل و داد، یک اصل مسلم و خدشه ناپذیر است. لازم به گفتن نیست که در مذهب تشیع نیز اعتقاد راسخ به پیروزی قطعی و همه جانبه حضرت مهدی (عج) بر تمامی دشمنان و مخالفانش وجود دارد. همچنین این نیز از قطعیات تشیع است که حضرت مهدی (عج) شخصاً به این پیروزی و ظفر دست خواهد یافت و او به راستی «منجی موعود» است نه آن که خود، وعده ظهور منجی دیگری را بدهد. اگر در زمان طرح ادعای منجی گری سیدعلی محمد شیرازی، عده ای گرد او جمع شدند و حتی مبادرت به جنگ ها و مبارزاتی نیز کردند، دقیقاً بر اساس این گونه باورها و اعتقادات بوده است.

ما در این نوشتار، بی آنکه وارد جزئیات قضایا در طول سال های حیات باب پس از طرح ادعای مذکور شویم، این مسئله مهم را مورد توجه قرار می دهیم که اگر ادعای وی از حقانیت برخوردار بود، حرکت او قطعاً می بایست قرین پیروزی و ظفر می شد و حکومت عدل جهانی موعود، برپا می گردید. بنابراین اگر برخی معاصران باب و به ویژه عوام الناس تا حدی در تشخیص صحت و سقم ادعای باب دچار شبهه یا اشتباه شدند، اینک ماهیت دروغین این

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

ادعا برای ما در زمان حاضر، اظهار من الشمس است. هنگامی که اصل مسلم و قطعی در اندیشه «منجی موعود» در تمامی ادیان، شکست ناپذیری اوست، مشاهده شکست و اعدام باب، منهای تمامی دلایل و براهین عقلی و سندی دیگر، بزرگترین و واضح ترین نشانه کذب بودن ادعای وی به شمار می آید و دیگر جای بحثی برای سایر قضایا باقی نمی گذارد.

از طرفی این شکست، دلیلی است بر نقض ادعای آقای نیکو صفت که در کتاب خویش از «رستاخیز» عظیم بابی در ایران سخن به میان آورده و مدعی شده است: «رستاخیز بابی موفق می شود در مدتی کمتر از پنج سال در بین کلیه اقشار جامعه ایرانی نفوذ کند.» (ص ۱۰) اگر واقعاً این ادعا حقیقت داشت، آیا نمی بایست شاهد سرنگونی حکومت قاجار و برپایی دستگاه حاکمه بابیه در کشور باشیم؟ آنچه در آن مقطع روی داد، شورش هایی بود که در برخی نقاط توسط عده ای از پیروان باب، به امید برپایی حکومت منجی موعود شیعه، برپا شد و از آنجا که فاقد حقانیت و اصالت بود، سرکوب گردید و به شکست انجامید؛ لذا این گونه بزرگ نمایی های بی مبنا، نمی تواند تغییری در واقعیات تاریخی به وجود آورد. کما این که وقتی این نویسنده مدعی می شود: «سید باب این رادمرد ایرانی برای مردم عقل قائل بوده است و آنها را اشخاصی می دانسته که خود می توانستند خوب و بد کار را تشخیص بدهند و احتیاج به پیشوا و رهبر نداشتند» (ص ۱۲)، گویی چشم خود را بر کلیه مسائل مطروحه در جنبش بابیه می بندد و صرفاً به بیان پاره ای تصورات و اوهام خویش می پردازد. سیدعلی محمد شیرازی نه تنها به نفی ضرورت رهبر و پیشوا برای مردم مبادرت نکرد بلکه خود را در جایگاه و مرتبتی قرار داد که هیچ یک از علمای اصیل اسلامی، به خود اجازه نزدیک شدن به آن مرتبت را نیز نمی دادند. از طرفی، وی در نخستین گام از حرکت خویش، مبلغانی را از میان یارانش برگزید که در ادبیات بابیه تحت عنوان «دعات باب» معروف و مشهور گشته اند و در همان ابتدا نیز هر یک از آنها را به القابی ملقب ساخت که نشان از قداست بخشیدن به این اشخاص داشت.

بنابراین، مردم از همان اوان مطرح شدن بابیه، با اشخاص عادی و همطراز خود سر و کار نداشتند بلکه با کسانی مواجه بودند که یا خود را امام و پیامبر و بلکه خدا می نامیدند یا منصوبان از جانب این امام و پیامبر دروغین بودند که القابی پرطمطراق را حمل می کردند و در میان هوادارانشان نیز تنها به همان عناوین شناخته و معروف شدند. در اینجا به برخی از این اشخاص و القاب اشاره می کنیم تا واقعیت ها مشخص شوند: سیدعلی محمد شیرازی: باب، نقطه اولی، حضرت اعلی. میرزا حسینعلی نوری: بهاء الله. میرزایحیی نوری: صبح ازل. ملاحسین بشرویی: اول من آمن. ملامحمدعلی زنجانی: حجت. ملامحمدعلی بارفروشی: قدوس. ملاعلی ترشیزی: عظیم. سیداسدالله خویی: دیان. ملامحمد قائنی: نبیل اکبر. ملاصادق خراسانی: اسم الله الاصدق. میرزا آقامنیر: اسم الله المنیب. حاجی محمد تقی: ایوب. ملازین العابدین: زین المقربین. ملامحمد زرنندی: نبیل اعظم و قس علی هذا.

تنها کافی است جو و فضای مذهبی آن هنگام را به ویژه در میان روستاییان - که بخش اعظم پیروان باب از همین قشر بودند - در نظر داشته باشیم و معنا و مفهوم این قبیل القاب را نیز در فرهنگ اسلامی مورد توجه قرار دهیم. در این صورت بخوبی می توان درک کرد که باب، دانسته یا نادانسته، از چه شیوه کارآمدی برای تثبیت جایگاه

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

خود و مبلغانش در میان پیروان خویش بهره گرفته است. طبیعتاً مردمی که در مقابل خود مثلاً «ملاعلی ترشیزی» را می بینند، حداکثر او را به عنوان یک عالم دینی در نظر می گیرند، اما هنگامی که به آنها گفته شود ایشان «جناب عظیم» است، نوع نگاه به وی کاملاً متفاوت می شود یا روستاییانی که با یک طلبه ساده به نام ملاصادق خراسانی مواجه شوند، رفتاری کاملاً معمولی در مقابل وی خواهند داشت، اما هنگامی که آنها «اسم الله الاصدق» را پیش روی خود داشته باشند، قاعدتاً برداشت و باور کاملاً متفاوتی از این فرد در ذهن خود خواهند پروراند. بنابراین برخلاف اظهار نظر نویسنده، باب با به راه انداختن دستگامی پر از القاب و عناوین تقدس آمیز و در عین حال دروغین، به کلی فکر و ذهن پیروانش را در سیطره خویش گرفت و با سوءاستفاده از اعتقادات جامعه، این پیروان را به مسیر مطلوبش کشانید.

ناگفته نماند که وی در این راه، آموزه ها و عقاید خویش را با انواع و اقسام رمز و رموزات نیز در هم پیچید تا بیش از پیش از قدرت تأثیرگذاری بر افکار عوام الناس برخوردار گردد. نویسنده کتاب «رسائل و رقائم گلپایگانی» که خود از پیروان بهائیت است، در این باره می نویسد: «(باب) از برای هر یک از شهور (ماهها) و ایام سنویه اسمی که غالباً از اسماء الله است معین کرده و هکذا از برای اسامی ایام اسبوع از قبیل سبت واحد و اثنین اسامی جدیدی وضع فرموده و هم باب را به نحو مدهشی عادتی بود که در رسائل خود نام هر یک از اکابر اتباع خود را حین تحریر به اسمی از اسماء الله به عدد جمل فوراً تطبیق می فرمود و در رأس مکتوب مرقوم می داشت از قبیل اسم رب که ۲۰۲ است با محمدعلی و علی محمد و اسم دیان که ۶۵ است با اسد یعنی آقا میرزا اسدالله خوئی و اسم وحید را با یحیی که مراد علامه وحید جناب آقاسید یحیی دارابی بود و در این مقام حضرت باب اعظم در یحیی دو یا اخذ فرموده اند برای امتیاز از یحیی صبح ازل که او را سه یا گرفته و به ازل که عدد آن ۳۸ است تطبیق فرموده اند و کذلک من هذا القلیل کثیراً و از این جهت هر یک از ایشان را اسم الله می خواند و الی یومنا هذا این لفظ که در القاب اصحاب باب باقی مانده.» (روح الله مهرباخانی، رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، بی م: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۱۰۸)

اگر خواسته باشیم راجع به این گونه آموزه های باب سخن بگوییم مسلماً به درازا خواهد کشید و از آنجا که خوشبختانه تفصیل این مطالب در کتب متعدد راجع به بابیه و بهائیت مضبوط است، به همین اشاره بسنده می کنیم و از تکرار آنها اجتناب می ورزیم. اما آنچه گفتنی است این که نویسنده کتاب «کنکاشی در بهائی ستیزی» چگونه توانسته است با توجه به محتوای عقاید و مدعیات سیدعلی محمد شیرازی به خود اجازه دهد تا باب و بهاء را به عنوان افرادی معرفی نماید که «سعی در این داشتند که مردم بتوانند طناب اسارت فکری خود را از زیر بار خرافات روحانیون که به نام دین معرفی می کردند بیرون بکشند و خود را از اوهام و خرافات آزاد سازند.» (ص ۱۵) آیا تعالیم روحانیت تشیع که تلاش داشتند تا معارف و فرهنگ غنی و اصیل اسلامی را به جامعه و نسل ها بعد منتقل سازند، آمیخته با خرافات بود یا تعلیمات و اعتقادات فردی که چون معادل عددی نام خود «علی محمد» را مطابق با مقدار عددی «رب» می دید، احساس «خدایی» می کرد؟ در این زمینه شایسته است به آنچه مسیو نیکلا - منشی سفارت

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

فرانسه - در کتاب خویش به نقل از باب نوشته است، مراجعه کنیم: «من آن نقطه هستم که موجودات از آن وجود یافته و من همان وجه الله هستم که مرگ و فنا ندارد و من آن نوری هستم که هرگز خاموش نخواهد شد. هرکس مرا بشناسد، کل عمل خیر با اوست و هر کس مرا رد کند کل نعمت را در دنبال دارد. بدرستی که موسی وقتی که از خداوند خواست آنچه را خواست (خواست خدا را ببیند) خداوند نور یکی از مؤمنین را در روی کوه منعکس کرد و چنانچه حدیث ناطق است (به خدا سوگند که آن نور، نور من بود) آیا تو نمی بینی که مقدار عددی حروفی که نام مرا ترکیب می کند، معادل است با مقدار عددی حروف کلمه رب و آیا خدا در قرآن نگفته است: وقتی که رب تو در روی کوه پرتو انداخت؟» (مسیونیکلا، مذاهب ملل متمدنه: تاریخ سیدعلی محمد معروف به باب، ترجمه ع، م. ف. (پاریس، ۱۹۰۵) اصفهان، بی نا، ۱۳۲۲، صص ۳۹۶-۳۹۷) به راحتی می توان دریافت آیینی که مفهوم سازی در آن بر اساس بازی با حروف و کلمات و معادل عددی آنها صورت گیرد، قادر است چه طنابها و زنجیرهای ضخیمی از خرافات و اوهام را برگردن پیروانش بیندازد و آنها را تا به کدام ناکجا آباد بکشاند.

نکته دیگری را که باید در همین جا متذکر شد و از متن فوق نیز به خوبی پیداست، نامعلوم بودن ادعای این طلبه شیخی مسلک درباره خود است، چرا که از باب امام زمان بودن تا مقام ربوبیت، نوسان دارد. وی در ابتدا از آنجا که شاگرد مکتب شیخیه بود و از نگاه این مکتب، ظهور امام زمان نزدیک می نمود، خود را باب حضرت ولی عصر معرفی کرد که مردم از طریق او می توانند به امام دسترسی داشته باشند، اما پس از چندی مدعی شد که وی همان است که شیعیان هزار و چهارصد سال انتظارش را می کشند و لذا خود را شخص امام زمان خواند. سپس مدعی شد که وی پیامبری است که دین جدیدی به نام «بیان» آورده و در پی آن از مساوی بودن مقدار عددی اسم خود با رب، به این نتیجه رسید که او خدا یا دستکم مظهر خداوند است کما این که از جمله در کتاب مسیونیکلا این مدعا به چشم می خورد. اتفاقاً همین ادعاهای عجیب و بی مبنا و در عین حال متغیر و مذبذب بود که علما را به این نتیجه رسانید که وی دچار «خبط دماغ» است و لذا اعدام چنین فردی ضروری نیست.

تمامی این مسائل و به ویژه غور در محتوای مکتوبات باب می تواند هر خواننده و محقق بیطرفی را به واهی بودن این مسلک واقف سازد و طبعاً به طریق اولی به بطلان بهائیت به عنوان یکی از فروعات این مسلک نیز پی ببرد. در واقع اگر باب در ادعای خود صادق بود، می بایست نتیجه ظهور وی، آن گونه که در روایات اسلامی بیان گردیده نیز ظاهر می شد، اما همان گونه که آمد، عدم تحقق این پیش بینی ها خود یکی از بزرگترین دلایل کذب این ادعاها به شمار می آید.

البته باب از آنجا که دستکم در ضمیر خویش به کذب بودن ادعاهایش واقف بود، برای گریز از این بن بست افشاگرانه، مفهومی را تحت عنوان «من یظهرالله» (کسی که خداوند او را ظاهر خواهد کرد) به میان آورد و در باب شانزدهم از واحد دوم از کتاب «بیان فارسی» خاطر نشان ساخت: «وصیت می کنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهرالله کل موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید. طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم» جالب این که وی زمان ظهور من یظهره الله را نیز تعیین می کند. وی در باب هفدهم از واحد دوم کتاب «بیان فارسی»

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

می نویسد: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند. و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آن که کل مبدل می گردد به نور.» این پیش بینی باب توسط دکتر سیدمحمدباقر نجفی در کتاب «بهائیان» بدین گونه توضیح داده شده است: «مطابق عدد ابجد کلمه «غیاث»، ظهور من یظهره الله ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می باشد، و یا مطابق عدد «مستغاث»، ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود. و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم از کتاب «بیان فارسی» علی محمد شیرازی در پیش خود موعده ظهور من یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است.» (سیدمحمد باقر نجفی، بهائیان، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۵۷، ص ۲۱۷) بنابراین علی محمد شیرازی که خود در ابتدا مدعی بود همان منجی موعود است و به همین خاطر نیز جمعی از عوام که از ظلم زمانه به تنگ آمده بودند، به وی گرویدند و دست به قیام ها و شورش هایی زدند تا طبق اعتقادات خویش به برپایی حکومت صالح و عادل آخرالزمان یاری رسانند، ناگهان ظهور منجی موعود را به دو هزار سال بعد موکول می کند؛ لذا با توجه به این بخش از تعلیمات باب نیز هیچ مبنا و پایه ای برای مسلک بهائیت و جایگاه سردمدار آن یعنی میرزااحسینعلی بهاء نمی توان یافت. همچنین بر مبنای بخش دیگر آموزه های وی که اقدام به تعیین وصی برای خود می کند نیز جایگاهی را نمی توان برای میرزااحسینعلی در نظر گرفت.

در این باره گفتنی است باب اگرچه ظهور «من یظهره الله» را موکول به حدود دو هزار سال بعد کرده بود، اما حوالی سال ۱۲۶۵ ق. ناگهان اقدام به تعیین وصی برای خویش کرد و باین، این وصی را همان «من یظهره الله» موعود خواندند. این که چگونه باب در یکجا زمان ظهور من یظهره الله را حدود دو هزار سال دیگر تعیین می کند و در موضعی دیگر اقدام به تعیین شخص وصی یا «من یظهره الله» بلافاصله بعد از خود می نماید، البته در مرام و مسلک وی که مشحون از تعارضات، ابهامات و حتی اشتباهات فاحش و حیرت آور دستوری و ادبی است، جای هیچ گونه تعجیبی ندارد. لذا ما نیز در اینجا از ورود به این بحث خودداری می کنیم، اما آنچه در این زمینه مهم است آن که باب، میرزا یحیی صبح ازل را به وصایت خود برگزید و نص مکتوب وی در این زمینه عیناً در «رساله قسمتی از الواح خط نقطه ی اولی و آقاسید حسین کاتب» موجود است: «الله اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم، الی الله المهیمن القیوم، قل کل من الله مبدؤن، قل کل الی الله یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل ذکرالله للعالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکرالله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن ان یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان وأمر به فانک لصراط حق عظیم.» (این کتاب از خدای مهیمن قیوم است به سوی خدای مهیمن قیوم، بگو همه آغازها از خداست. بگو بازگشت همه به خدا است. این کتابی است از علی قبل نبیل (علی قبل نبیل، لقب سیدعلی محمد شیرازی است زیرا به زعم ایشان محمد از نظر حروف ابجد ۹۲ و برابر عددی نبیل است و چون علی قبل از محمد است لذا می توان گفت علی قبل نبیل) ذکر کرده است خداوند برای جهانیان، به سوی آن کس که اسمش مطابق است با نام وحید (از نظر حروف ابجد یحیی و وحید هر دو برابر ۲۸ می باشند) بگو همه از نقطه بیان آغاز می شوند، به درستی که ای همنام وحید، پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شده در بیان و امر کن بر آن، به

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

درستی که تو در راه حق بزرگ هستی) (به نقل از: سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، صص ۲۹۰-۲۸۹) در پی صدور این «لوح» از سوی «حضرت نقطه اولی»، میرزا حسینعلی نوری برادر ناتنی بزرگتر میرزا یحیی نیز کاملاً بدان گردن می‌نهد و به عنوان «پیشکار صبح ازل» مشغول خدمت به وصی باب می‌گردد. این وضعیت ادامه دارد تا سال ۱۲۶۸ق. که واقعه ترور ناصرالدین شاه توسط جمعی از بایبان روی می‌دهد و منجر به دستگیری و اعدام عده‌ای و فرار و خروج عده‌ای دیگر از جمله صبح ازل و بهاءالله از ایران و اقامت در بغداد می‌گردد. پس از آن است که هوای ریاست به ذهن میرزا حسینعلی نفوذ می‌کند و دست به اقداماتی می‌زند که موجبات اعتراض جمعی از اصحاب صبح ازل را فراهم می‌آورد و باعث می‌شود تا وی راهی منطقه سلیمانیه شود و به مدت دو سال با لباس درویشی در آن مناطق آواره گردد. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در کتاب «هشت بهشت»، این ماجرا را چنین نقل کرده‌اند: «کم‌کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاءالله مشهود گردیده، بعضی از قدماء امر، از قبیل ملا محمدجعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سیدمحمداصفهانی و حاجی سیدجواد کربلائی و حاجی میرزا احمد کاتب، و متولی باشی قمی، و حاجی میرزا محمد رضا و غیر هم از مشاهده‌ی این احوال مضطرب گشته بهاءالله را تهدید نمودند و به درجه‌ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بایبان بغداد نبود.» (میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، تهران، انتشارات بایبان، به نقل از: سیدمحمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۳۰۹)

البته ممکن است بهائیان و از جمله آقای نیکو صفت، استناد به نوشته‌های منسوبان صبح ازل، یعنی دو داماد وی را پذیرا نباشند، اما ایشان اصل عزیمت میرزا حسینعلی به آن نواحی را در هیئت یک درویش قبول دارند، چرا که عباس افندی در «مقاله شخصی سیاح» و شوقی افندی در کتاب «قرن بدیع» به صراحت بدان اشاره کرده‌اند. نکته دیگری که نمی‌تواند مورد قبول بهائیان نباشد، علت بازگشت میرزا حسینعلی به بغداد است که آنهم به امر و دستور و در واقع اعلام موافقت صبح ازل صورت گرفت. بهاءالله خود به صراحت در «ایقان» پس از شرح احوال خویش در بغداد و سلیمانیه، می‌نویسد: «قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضراحتی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم.» همان‌گونه که می‌دانیم کتاب «ایقان» پس از بازگشت بهاءالله از سلیمانیه به بغداد توسط وی در جهت شرح و تبیین و تحکیم ادعاها و تعلیمات باب نگاشته می‌شود و او طی حدود ۴ سال پس از آن یعنی تا حوالی ۱۲۷۸ ق. در همین مسیر گام برمی‌دارد؛ لذا در همین کتاب مشاهده می‌گردد که وی اطاعت و تبعیت محض خود را از «مصدر امر» نیز اعلام می‌دارد و او را به عنوان «من یظهره‌الله» به رسمیت می‌شناسد.

بر اساس آنچه تاکنون بیان گردید به خوبی می‌توان واهی بودن مسلک بهائیت را دریافت؛ چرا که اولاً بطلان ریشه و اساس آن یعنی بابیه به وضوح مشخص است و ثانیاً از یک نگاه درونی نیز نمی‌توان هیچ‌گونه حقانیتی را

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

برای بهائیت قائل شد. اتفاقاً بهائیان و در رأس آنها شخص میرزااحسینعلی چون به این نکته واقف بود که قادر به اثبات حقانیت خویش در چارچوب مسلک «بابیه» نیست، در صدد قطع پیوندش با اصل و ریشه این ادعا برآمد تا خود و پیروانش را از یک تلاش و تقلای سخت و نفسگیر و در عین حال بی‌فرجام، رها سازد. بنابراین برخلاف آنچه آقای نیکوصفت بارها در این کتاب تکرار می‌کند و تلاش دارد با بیان این که بهائیت «مدافع اسلام در برابر ادیان گذشته» بوده (ص ۱۵) به نوعی تلائم و همسازی میان این مسلک با اسلام را به نمایش در آورد، بهائیت نه تنها هیچ ارتباط مثبت و مؤیدی با اسلام ندارد بلکه رهبریت این مسلک، به قطع ارتباط آن با اصل و ریشه خود یعنی بابیه نیز اقدام کرد. اتفاقاً آثار و تبعات این اقدام، از نگاه بابیان دور نماند؛ چرا که قطع ارتباط بهائیت با بابیه، دقیقاً به مصداق این ضرب‌المثل که «یکی بر سر شاخ، بن می‌برید»، آن را به کلی بی‌هویت ساخت و همچون برگی جدا شده از ساقه، در هوا معلق و سرگردان گردانید. عزیزه خانم، خواهر میرزااحسینعلی بهاء که بر مسلک بابیه باقی ماند و هرگز ادعاهای بهاء را نپذیرفت، در پاسخ به نامه عباس افندی معروف به «رساله عمه»، این اقدام برادر خویش را به نقد کشیده است: «و اما مطلب اول که مدعی می‌گوید که من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم حالا از شما سؤال می‌نمایم اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه‌ای بیفشانند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره‌ی آن فایده‌ای بردارد و آن بذر هنوز ریشه‌ای به زمین ندوانیده و سر از خاک برنیآورده شاخ و برگ نکرده از هار و اقمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نغمیده آن زمین را برگرداند و آن بذر را بکلی ضایع و باطل کند به حکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی‌بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی‌مغز اگر در شمسیت نقطه‌ی اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه‌اش کافی و مکفی نبوده است به حکم عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است به حکم صاحب بیان گوینده‌ی او را کافر می‌دانیم...» (کتاب «تنبیه‌النائمین»، عزیزه خانم، صفحه ۹۸، از انتشارات بابیان، به نقل از: سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، ص ۴۴۸ - ۴۴۷)

اینک با توجه به سابقه شکل‌گیری بهائیت، می‌توان علل و عوامل قرار گرفتن آن را در دامان بیگانگان، به ویژه استعمار انگلیس، دریافت. به همین دلیل هم است که بهائیان حاضر، تمایلی برای ورود به بحث‌های ریشه‌ای تاریخی و نیز محاجه‌های کلامی و عقلی پیرامون ماهیت این مسلک ندارند و غالباً بحث را از نیمه آغاز می‌کنند؛ بدین معنا که بهائیت را به عنوان یک «دین» با ریشه‌های متقن الهی و تاریخی، مفروض می‌گیرند و آن‌گاه به بحث در این باره می‌پردازند که موضعگیری‌ها و عملکردهای پیروان آن در طول دهه‌های گذشته چه بوده است. اما هنگامی که مشخص شود اولاً بهائیت برمبنای مسلکی شکل گرفت که خود آن از هیچ پایه و اساس اصولی و منطقی و الهی برخوردار نبود، ثانیاً با سرقت عنوان «من یظهره‌اللهی» پایه‌گذاری شد و ثالثاً بلافاصله پس از مطرح شدن، ارتباطش را با اصل و اساس خویش برید و لذا در یک حالت تعلیق و بی‌هویتی تاریخی و عقیدتی قرار گرفت، به وضوح می‌توان مشاهده کرد مسلکی که هیچ‌گونه نقطه اتکایی ندارد لاجرم برای ادامه حیات، قرار گرفتن بیشتر در دامن بیگانگان قدرتمند را به عنوان جایگاهی که بتواند در درون آن به نشو و نما پردازد، تنها گزینه ممکن می‌یابد. به

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

این ترتیب نوعی تعامل و روابط دوجانبه عمیق میان بهائیت و استعمارگران شکل گرفت، بدین صورت که آنها امکان ادامه حیات این فرقه و رهبرانش را فراهم آوردند و در مقابل از خدمات و کارکردهای دست‌اندرکاران بهائیت بهره‌مند گردند.

البته ناگفته نماند که حسینعلی میرزا بهاء، در زمینه ابداع یک آیین عقیدتی تلاش‌هایی به عمل آورد و دست به کار صدور آیات و الواح مختلف گردید، اما با دقت در محتوای گفته‌های بهاء می‌توان به این نکته تفتن یافت که این «آیات» نه تنها مشکلی از مشکلات وی نگشود بلکه خود افزون بر آنها شد. به عنوان نمونه، هنگامی که وی می‌گوید: «اسمع ما یوحی من شطربلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لاله الا اناالمسجون الفرید» یعنی: «بشنو آنچه را که وحی می‌شود از مصدر بلاء بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به این که نیست خدایی جز من زندانی یکتا» (کتاب «مبین» نوشته بهاء‌الله، چاپ ۱۳۰۸ ه.ق. ص ۲۸۶) طبیعتاً هر شنونده‌ای که اندک بهره‌ای از عقل داشته باشد در پذیرش محتوای این «وحی»! درمی‌ماند. به طور کلی آموزه‌های میرزا حسینعلی بهاء مشحون از این گونه «آیات و بینات» است به صورتی که مخاطبان نمی‌توانند دریابند که بالاخره وی خود را چه می‌داند: بنده خدا؟ پیامبر؟ یا خود خدا؟ این آشفته‌گویی البته میراثی است که وی از سلف خویش؛ باب به ارث برده بود و لذا به عنوان بارزترین وجه مشترک دو مسلک بابیه و بهائیه به شمار می‌آید. جالب این که گاهی همین آشفته‌گی‌ها و تناقضات در بیان و نوشتار بهاء، موجب طرح سؤالاتی از وی می‌گردید که البته پاسخ‌های مشابهی را در پی داشت. به عنوان نمونه، هنگامی که از وی پرسیده شد شما که خود را خدا می‌دانی چرا بعضی مواقع می‌گویید ای خدا، و در بعضی از نوشته‌های خویش از او استمداد می‌طلبی؟ پاسخ داد: «یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سوای ولكن الناس فی غفله مبین» یعنی: باطن من ظاهر من را می‌خواند و ظاهر من باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست لکن مردم در غفلت آشکارند. (همان، ص ۴۰۵)

بدیهی است این قبیل «آیات و بینات» از آنجا که فاقد جوهره حقانیت و عقلانیت بودند به هیچ وجه قادر به اقناع اندک مخاطبان بهاء نبودند و این خود معضلی بود مضاف بر دیگر مشکلاتی که میرزا حسینعلی در آنها غوطه می‌خورد. در این حال، از آنجا که مسائل و مشکلات ناشی از آوارگی بهاء و اطرافیانش در سرزمین عثمانی به معضلی جدی برای آنها تبدیل شده بود و از سویی دولت ایران نیز به دلیل سابقه عملکرد بابیه و نیز رفتارهای ناشایست و ضد مذهبی بهائیان، نگاهی کاملاً منفی به آنها داشت، میرزا حسینعلی درصدد برآمد تا با ارسال نامه‌ای برای ناصرالدین شاه، بخت خود را برای التیام روابط با دولت ایران بیازماید. آقای نیکو صفت نیز در کتاب خود اشاره‌ای به این نامه دارد و می‌نویسد: «بهاء‌الله در نامه‌ای که به ناصرالدین شاه از عکا می‌نویسد ضمن محکوم دانستن سوء قصد به جان شاه تأکید می‌کند که بهائیان دیگر به هیچ وجه گرد اعمال خشونت نمی‌گردند.» (ص ۱۵۰) البته نویسنده با ذکر برخی از عبارات مندرج در نامه مزبور سعی دارد چنین وانمود سازد که این نامه صرفاً بیانگر تغییر رویکرد از خشونت به صلح و صفاست. حتی اگر بپذیریم که محتوای این نامه محدود به همین مقدار است، نویسنده کتاب می‌بایست توضیح دهد که چگونه حرکتی که با ادعای ظهور منجی موعود و مصلح جهانی و منهدم کننده اساس

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

ظلم و جور آغاز شده و به همین دلیل هم هیجانی در میان برخی افسار برانگیخته و حتی واقعه ترور ناصرالدین شاه نیز در همین چارچوب طراحی شده و به وقوع پیوسته بود، به آنجا می‌رسد که سردمدار بهائیت، وظیفه‌ای جز دعا و ثنا برای حاکمان - اعم از ایرانی، روسی، عثمانی و انگلیسی - برای خود و پیروانش قائل نیست و نه تنها هیچ حساسیتی در قبال ظلم و ظالم ندارد بلکه اطاعت محض از هر ستمکار و استعمارگری را وظیفه و تکلیف شرعی و غیرقابل تخطی بهائیان می‌داند؟ در واقع اگر به همان سطر اول این نامه توجه کنیم، متوجه می‌شویم که ارسال آن نه برای اطلاع‌رسانی صرف به شاه ایران مبنی بر تغییر رویه بهائیان از خشونت به صلح، بلکه برای اظهار عجز و بندگی در برابر سلطان صاحبقران بوده است. لذا نامه خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «یا ملک‌الارض اسمع نداء هذا المملوک...» تا بلکه بتواند نظر لطف ناصرالدین شاه را شامل حال خود و پیروانش گرداند. البته علی‌رغم چرب‌زبانی بهاء در این نامه، شاه قاجار اعتنای چندانی به آنها نمی‌کند و لذا برای بهاء و پیروان او اتکا به دول بیگانه و قدرتمند، به صورت یک اصل اساسی درمی‌آید. جالب این که در این راستا، میزان قدرت و موقعیت «ملوک» در معادلات بین‌المللی ملاک مهمی برای بهائیان به شمار می‌آمده است. هنگامی که سلطان عثمانی همچنان در قدرت است و بهائیان تحت حاکمیت او قرار دارند، عباس افندی (عبدالبها) چنین مکتوبی را صادر می‌کند: «الهی الهی) أسألک بتأییداتک الغیبیه، و توفیقاتک الصمدانیه، و فیوضاتک الرحمانیه، ان تؤید الدوله العلیه العثمانیه، و الخلافه المحمدیه علی التمکین فی الارض و الاستقرار علی العرش، و ان تصون اقلیمها عن الآفات، و تحفظ مرکز خلافتها عن الملمات» (ر.ک به: «مکاتیب» نوشته عباس افندی، جلد دوم، ص ۳۱۲) و آن‌گاه که استعمار انگلیس توانست با شکست امپراتوری عثمانی، به قدرت فائده در منطقه خاورمیانه تبدیل شود، عبدالبها برای ادامه شوکت این استعمارگران، دست به دعا برداشت: «اللهم ان سرداق العدل قد ضربت اطنابها علی هذه الارض المقدسه...» که ترجمه متن کامل آن چنین است: «بارالها سرپرده عدالت در شرق و غرب این سرزمین مقدس برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می‌گویم به خاطر ظهور این حاکمیت دادگر و دولت قدرتمند که نیروی خود را در راه آسایش و رفاه رعایای خویش مبذول داشته است. خدایا پادشاه بزرگ، جرج پنجم، پادشاه انگلیس را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه بلندپایه او را بر این سرزمین ارزشمند (فلسطین) پایدار بدار، با یاری و صیانت و حمایت خویش، که همانا تویی مقتدر بلندمرتبه بزرگ و بخشنده. حیفا، ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸، ع ع [عباس عبدالبها]» (مکاتیب عباس افندی، جلد سوم، ص ۳۴۷)

البته گفتنی است هرچند که بهائیت در گامهای نخستین خود، تحت حمایت روسها قرار گرفت (کما این که میرزا حسینعلی بهاء، جان خویش را مرهون حمایت قاطع سفیر روسیه تزاری بود) اما پس از حضور در سرزمین عثمانی و اقامت در عکا، از آنجا که تحولات جهانی حاکی از تفوق انگلیس و اضمحلال عثمانی بود، بهائیان به زعامت عبدالبهاء به سرعت نگاه خود را معطوف به استعمارگران بریتانیایی ساختند و حتی پیش از تصرف سرزمین‌های عثمانی و از جمله فلسطین توسط انگلیسی‌ها، باب همکاری‌های گسترده را با آنها گشودند. به همین دلیل نیز، انگلیسی‌ها پس از پیروزی، حمایت از بهائیت را به طور قاطع در دستور کار خویش قرار دادند و این طبعاً از نگاه

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

بهائیان و زعیم آنها نیز کمال مطلوب بود. اعطای نشان «شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» و عنوان «سر» توسط ژنرال آلن بی فرمانده ارشد نیروهای انگلیسی به عبدالبهاء نیز به همین مناسبت صورت گرفت. البته نویسنده کتاب در توجیه این مسئله نگاشته است: «در ابتدا باید بدانیم که عباس افندی هیچگاه از این لقب استفاده نکرده است و در هیچ نامه رسمی و غیررسمی اسمی از این لقب نیست. علت واگذاری این لقب به عباس افندی تهیه و انبار کردن به موقع گندم و نجات مردم از گرسنگی در جنگ بوده است و بدین علت و به علت بذل و بخششی که داشته مورد احترام همه گروه‌های ساکن در حیفا بوده است.» (ص ۱۵۳)

این ادعا، البته همانند خود بهائیت، بدیع و تازه است؛ چرا که برای اثبات وابستگی بهائیت به انگلیس تنها کافی است به الواح و آیاتی که توسط خود سران این فرقه «نازل» شده و به یکی از آنها اشاره شد، مراجعه کرد. به راستی هنگامی که عبدالبهاء از ظالم‌ترین و جنایتکارترین کشور استعماری که صدها هزار انسان را به بردگی گرفته و هزاران تن دیگر را در مسیر تفوق طلبی خویش کشته و به تصرف سرزمینها و اموال و منابع آنها پرداخته است، به عنوان یک «حاکمیت دادگر» که سرآورده عدالت آن در شرق و غرب خاورمیانه گسترده شده، یاد می‌کند و از خداوند بقا و شوکت آن را درخواست می‌نماید، چه تحلیل و تفسیری از این سخنان و رفتارها می‌توان داشت؟ از طرفی چنانچه به منابع غیراسلامی نیز مراجعه شود، مشاهده می‌گردد که وابستگی بهائیت به استعمار انگلیس به دلیل وضوح آن، در این منابع نیز مورد تأکید قرار گرفته است. احمد کسروی که در مرزبندی شدید او با اسلام شکی نیست، در کتاب خود تحت عنوان «بهائئگری» با اشاره به وابستگی بهائیان به قدرت‌های بیگانه از ابتدای شکل‌گیری، می‌نویسد: «یکی از داستان‌هایی که دستاویز به دست بدخواهان بهائئگری داده و راستی را داستان ننگ‌آوری می‌باشد آن است که پس از چیره گردیدن انگلیسیان به فلسطین، عبدالبهاء درخواست لقب «سر» (Sir) از آن دولت کرده و چون داده‌اند، روز رسیدن فرمان و نشان در عکا جشنی برپا گردانیده و موزیک نوازیده‌اند و در همان بزم، پیکره‌ای برداشته‌اند. پیداست که عبدالبهاء این را شونند پیشرفت بهائئگری و نیرومندی بهائیان پنداشته و کرده، ولی راستی را جز مایه رسوایی نبوده است و جز به ناتوانی بهائیان نتواند افزود.» (احمد کسروی، بهائئگری، تهران ۱۳۲۳، چاپخانه پیمان، ص ۹۰)

البته به دلیل مشهور و مسلم بودن این قضیه و نیز ثبت لحظات جشن اعطای نشان و عنوان به عبدالبهاء توسط «پیکره‌ای» که برداشته شده است، بهائیان هیچ‌گاه قادر به کتمان این مسئله نبوده و نخواهند بود، اما نکته جالب در توجیه آقای نیکوصفت راجع به این مسئله - که به تعبیر کسروی «راستی را داستان ننگ‌آوری می‌باشد» - آن است که عبدالبهاء هیچ‌گاه از این عنوان در مکاتبات خویش استفاده نکرده است. در واقع نویسنده کتاب، شرکت عباس افندی در مراسم جشن اعطای عنوان و پذیرش آن را که حاکی از تمایل و رضایت قلبی وی بوده است، به گونه فراموشی سپرده و عدم امضای مکاتیب را با عنوان «سر عبدالبهاء»، نشانه استقلال عباس افندی از انگلستان به شمار می‌آورد؛ این در حالی است که آقای نیکوصفت در حل این مسئله برای اذهان پرسشگر، ابتدا باید نظر خود را راجع به انگلستان در اوایل قرن بیستم به صراحت اعلام دارد. آیا وی این کشور را استعمارگر می‌داند یا خیر؟ آیا

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

حاکمیت این کشور را عادل و عدالت گستر به شمار می آورد یا خیر؟ البته وی طبعاً نمی تواند برخلاف نظر عبدالبهاء، انگلستان را کشوری استعمارگر و ظالم به حساب آورد، بنابراین باید تلاش کند تا «عدالت پروری» حکومت انگلستان را در این برهه از زمان به اثبات برساند، هر چند از فحوی کلام نویسنده چنین برمی آید که قادر به انجام این وظیفه نیز نیست. در واقع هنگامی که او به عدم استفاده عبدالبهاء از عنوان اهدایی انگلیس اشاره می کند، به نوعی در پی آن است که ارتباط قلبی و عاطفی و سازمانی میان عباس افندی با انگلستان را پنهان کند و چه بسا این لقب را یک «هدیه تحمیلی» و بلکه ناخوشایند برای عبدالبهاء وانمود سازد. اگر چنین است، شایسته بود آقای نیکوصفت دلایل این موضوع را نیز می شکافت و از ماهیت پلید استعمار انگلیس که موجبات عدم تمایل قلبی عباس افندی را به آن وهادیایش فراهم آورده بود، سخن می گفت. بدیهی است که ایشان قادر به انجام این کار نیز نیست، چرا که انبوه مکتوبات برجای مانده از عباس افندی حکایت از شأن و جایگاه رفیع انگلستان در قلب و جان عبدالبهاء دارد؛ بنابراین ملاحظه می گردد که آقای نیکوصفت در یک بن بست منطقی جدی گرفتار آمده است و از آنجا که هیچ راه گریزی برای نجات خویش از این موقعیت ندارد، بناچار مسئله را به اجمال برگزار می کند و البته یک دلیل انسان دوستانه نیز برای مفتخر شدن عباس افندی به دریافت عنوان «سر» می تراشند که آن نیز چیزی جز تحریف تاریخ و وارونه ساختن حقایق نیست. در حقیقت، عبدالبهاء نه به خاطر اعطای گندم به مردم فقیر و گرسنه در خلال جنگ، بلکه به دلیل گشودن درب انبارهای گندم خویش به روی سپاهیان انگلیسی در آن موقعیت خطیر، عمق وابستگی و تعلق خاطر خود را به دولت «عدالت گستر» بریتانیا به اثبات رسانید و از این بابت مستحق دریافت نشان و عنوان مزبور گردید.

موضوع دیگری که جا دارد همین جا به آن اشاره شود، پیوندی است که از همان دوران بسط ارتباط بهائیت با انگلستان، میان این مسلک و رهبرانش با صهیونیست ها به وجود می آید. خوشبختانه آقای نیکوصفت منکر نگارش نامه عبدالبهاء به حبیب مؤید در سال ۱۹۰۷ نیست و اصل نامه را قبول دارد. با مراجعه به «خاطرات حبیب» می توان از متن این نامه مطلع شد: «اینجا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردید ندارد. قوم یهود عزیز می شود... و تمامی این اراضی بایر، آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می شود و تردیدی در آن نیست.» (خاطرات حبیب، ص ۲۰؛ نیز ر.ک: آهنگ بدیع، سال ۱۳۳۰، ش ۳، ص ۵۳) اما آنچه آقای نیکوصفت در قبال این نامه و محتوای آن صورت می دهد، مرتبط ساختن اظهار نظر عبدالبهاء با مندرجات تورات مبنی بر سکونت قوم یهود در اورشلیم است. (صص ۸۹-۸۹) قاعدتاً ایشان به این نکته توجه دارد که حداقل دو هزار سال از تدوین تورات می گذرد و در طول این زمان طولانی، این وعده ها در آن مندرج بوده است. ما در این نوشتار بی آن که وارد بحث های محتوایی راجع به این گونه وعده ها در تورات و میزان انطباق ادعاهای صهیونیست ها با این وعده ها شویم، تنها به ذکر این سؤال می پردازیم که عبدالبهاء چگونه به خود جرئت داد تا علی رغم گذشت دو هزار سال از آن وعده ها، زمان تحقق آنها

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

را «عن قریب» اعلام کند؟ چه چیزی باعث شد تا عبدالبهاء چنین احساس نکند که چه بسا دو هزار سال دیگر نیز بگذرد و این وعده تورات محقق نگردد؟ البته پاسخ بهائیان و از جمله آقای نیکو صفت به این گونه سؤالات مشخص است، چراکه از نظر آنها عباس افندی به عنوان پسر و بنده خدای بهائیان یعنی میرزا حسینعلی نوری، با آگاهی از عوالم هور و قلیا و جابلسا و جابلقا، چنین حقایقی را دریافته، اما واقعیات عینی حاکی از آن است که ایشان بدون نیاز به ارتباط با عوالم مزبور موفق به اظهار نظری چنین قاطع گردیده است. در این باره کافی است به برخی شواهد و قرائن توجه کنیم. همان گونه که می‌دانیم جنبش صهیونیسم که از سابقه‌ای دیرینه برخوردار بود، در سال ۱۸۹۸ با تشکیل کنفرانس بازل به رهبریت هر تزل، رسماً اعلام موجودیت کرد و از آن پس در پی ایجاد دولت صهیونیستی برآمد. در این حال پیوند مستحکمی میان این جنبش با برخی دولتهای اروپایی و بویژه انگلیس برقرار بود که جای پرداختن تفصیلی به آن در این نوشتار نیست، بنابراین حرکت صهیونیسم دستکم در دو چهره، کاملاً مشخص و مشهود است؛ یکی در حرکت فعالان این جنبش که از طریق آژانس یهود صورت می‌گرفت و دیگری از طریق تلاش‌ها و فعالیت‌های دولت انگلیس که به تعبیر عباس افندی «عدالت گستر» بود و همواره مورد تکریم و ثنای وی قرار داشت. حال اگر به ملاقات «بن زوی» یکی از فعالان برجسته آژانس یهود - و بعدها اولین رئیس جمهور رژیم صهیونیستی - با عبدالبهاء در حوالی سال ۱۹۰۹ توجه کنیم (اخبار امری: نشریه رسمی محفل ملی بهائیان ایران، تیر ۱۳۳۲، ش ۳ صص ۸-۹) می‌توان به ارتباطات رهبر بهائیان با سردمداران جنبش صهیونیسم در آن برهه پی برد و طبعاً در این گونه ملاقات‌ها، پیرامون طرح گسترده صهیونیست‌ها برای اشغال سرزمین‌های اسلامی، سخن به میان می‌آمده است.

قرینه دیگری که جا دارد مورد تأمل قرار گیرد و حاکی از روابط عبدالبهاء با انگلیسی‌هاست، تصمیم جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی در منطقه فلسطین به کشتن عبدالبهاء به عنوان جاسوس بریتانیا و انهدام مرکز آنها در حیفاست. خوشبختانه اصل این ماجرا از سوی بهائیان قابل انکار نیست؛ چرا که شوقی افندی در کتاب خود به نام «قرن بدیع» به آن تصریح کرده است: «جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی) تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند.» (شوقی افندی، قرن بدیع، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج ۳، ص ۲۹۱) حال اگر این مسئله را در کنار اعطای نشان و عنوان «شوالیه» و «سر» به عبدالبهاء در نظر بگیریم و الواح صادره از سوی ایشان را نیز که سراسر مجیزگویی زعمای دولت فخریه بریتانیای استعمارگر است، از یاد نبریم و همچنین فراموش نکنیم که مقامات انگلیسی اشغالگر فلسطین در مراسم تشییع جنازه عبدالبهاء با تشریفات کامل شرکت جستند، آن گاه می‌توان دریافت که تصمیم جمال پاشا به اعدام رهبر بهائیان از یک سو، و حمایت بیدریغ انگلیس از وی و اعطای عناوین عالی انگلیسی به وی از سوی دیگر، چندان هم بی‌دلیل نبوده و طرح ادعای کمک غذایی عباس افندی به مردم فلسطین در جریان جنگ جهانی اول بی‌مبناتر از آن است که بتواند اذهان جستجوگر را قانع سازد.

به هر تقدیر، در پی تحکیم سلطه انگلیس بر سرزمین فلسطین و صدور اعلامیه بالفور مبنی بر حمایت از تشکیل دولت صهیونیستی در این منطقه که به عزیمت یهودیان اروپایی به این سرزمین انجامید، بهائیت و

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

صهیونیسم به عنوان دو فرقه تحت حمایت استعمار، در کنار یکدیگر قرار گرفتند و طبیعتاً پیوندی مستحکم میان آنها به وجود آمد. خوشبختانه اسناد و مدارک ثبت شده در تاریخ و به ویژه در منابع خود بهائیان در این زمینه به حدی است که کار نفی پیوند بهائیت و صهیونیسم را بر نیکوصفت و دیگر هم‌مسلمانان ایشان، بسیار مشکل و بلکه محال می‌سازد. اگر آقای نیکوصفت در سخنرانی‌های عباس افندی در آمریکا دقت بیشتری به خرج می‌داد، مشاهده می‌کرد که وی چگونه با شوق و ذوق برپایی حاکمیت صهیونیسم در فلسطین را بشارت می‌دهد. عبدالبهاء طی سخنانی در منزل مستر مکنات بروکلین در هفدهم ژوئن ۱۹۱۲ در آمریکا، اظهار داشت: «مژده باد، مژده باد که نور شمس حقیقت طلوع نمود. مژده باد، مژده باد که صهیون به رقص آمد. مژده باد، مژده باد که اورشلیم الهی از آسمان نازل شد. مژده باد، مژده باد که بشارت الهی ظاهر گشت...» (خطابات عبدالبهاء ج ۲، ص ۱۵۳) این‌گونه سخنان به همراه تعبیر خاص آن در ادامه بشارت‌های عباس افندی که نمونه‌ای از آنها در سال ۱۹۰۷ مورد اشاره قرار گرفت، جملگی نشان از اطلاع وی از حرکت صهیونیست‌ها برای اشغال سرزمین فلسطین و برپایی حکومت در آن منطقه دارد. پس از آن نیز وی در پی اشغال سرزمین فلسطین توسط قوای انگلیسی، برای موفقیت صهیونیست‌ها در استقرار حاکمیت خویش بر این منطقه، دست به دعا برداشت: «اسرائیل عن قریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود. شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راه‌های دور با نهایت سرور به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگار، وعده خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما...» (خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۵۳، و نیز ر.ک: مائده آسمانی، ج ۲، صص ۲۳۱ و ۲۳۴) اگر چه عبدالبهاء خود زنده نماند تا تشکیل حکومت صهیونیستی را در فلسطین شاهد باشد، اما جانشین او، شوقی افندی ضمن اعلام سرور فراوان از تحقق پیشگویی‌های (!) عبدالبهاء، تشکیل دولت اسرائیل را «مصدق وعده الهی به ابنای خلیل و وارث کلیم» خواند. (شوقی افندی، توقیعات مبارکه، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بدیع ۱۲۵، ص ۲۹۰)

گذشته از این که حقوق ساکنان و صاحبان اصلی سرزمین فلسطین از سوی سران بهائیت به طور کلی نادیده گرفته می‌شود و از اشغال این سرزمین توسط جمعی اروپائیان صهیونیست اظهار سرور و شادمانی می‌گردد، جا داشت آقای نیکوصفت این مسئله را برای خوانندگان می‌شکافت که چرا عبدالبهاء تا این حد از پیوند خوردن صهیونیست‌ها با سرزمین فلسطین اظهار شادمانی و سرور می‌کند؟ توضیحاً این که اگر به تعلیمات بهاء و عبدالبهاء توجه کنیم، ملاحظه می‌شود که یکی از اصول مورد تأکید آنها، نفی «حب‌الوطن» و تأیید «حب‌العالم» بوده است. جمله معروف میرزا حسینعلی بهاء که یقیناً نیکوصفت آن را به خوبی می‌داند این است: «لیس الفخر لمن یحب‌الوطن بل الفخر لمن یحب‌العالم» بر همین مبناست که عباس افندی نیز در یکی از سخنرانی‌های خود در آمریکا این مسئله را بدین‌گونه مورد تأکید قرار می‌دهد: «اصل، وطن قلوب است، انسان باید در قلوب توطن کند نه در خاک. این خاک مال هیچ کس نیست، از دست همه بیرون می‌رود، اوهام است، لکن وطن حقیقی، قلوب است.» (خطابات عبدالبهاء،

مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، ج ۲، ص ۱۱۱)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

ما در اینجا وارد این بحث نمی‌شویم که زعمای بهائیت این‌گونه افکار و عقاید را در چه مقطع حساسی از تاریخ کشورمان و نیز منطقه خاورمیانه بیان می‌کردند و به طور کلی چه اهداف و نتایجی بر آنها مترتب بود. سؤال ما در اینجا آن است که اگر ایده «جهان وطنی» از سوی این «خدا و خدازاده» (!) با چنین تصریح و تأکیدی مطرح می‌شود، پس چگونه است که به محض مطلع شدن از سیاست استعماری اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیست‌های اروپایی، این‌گونه از حضور «سلاله جلیل و وراث کلیم» در «ارض موعود»، به وجد و ذوق می‌آیند و برای تسریع در این حضور و استحکام موقعیت آنها در این خاک، دست به دعا برمی‌دارند؟ مگر نه آن که «این خاک مال هیچکس نیست»، پس چرا هنگامی که نوبت به اشغال سرزمین‌های اسلامی توسط عوامل استعمار می‌رسد، همه این «سخنان گهربار» به فراموشی سپرده می‌شود و وعده‌های تورات بر قلب آنها جلوه‌گر می‌گردد و «رقص صهیون»، آرام و قرار را از آنها می‌برد و پیوند صهیونیسم با یک قطعه خاک، قدر و منزلتی تقدس‌آمیز به خود می‌گیرد؟!

نکته مهمتر آن که اگر زعمای بهائیت به حقانیت ادعای خود یعنی ارائه یک دین جدید و برحق به بشریت، ایمان داشتند چه دلیلی دارد که از سیطره صهیونیسم بر فلسطین تا این حد مسرور گردند؟ چه ارتباطی میان صهیونیسم و بهائیت است که اینچنین موجبات شادمانی آنها را فراهم می‌آورد؟ در واقع اگر رهبران بهائی از حاکمیت بهائیت - ولو با حمایت و پشتیبانی استعمارگران - بر سرزمین فلسطین به وجد می‌آمدند، جای تعجب نداشت و کاملاً قابل فهم بود. حتی اگر فرض کنیم که یهودیان در این سرزمین اقامت و حاکمیت داشتند و آن‌گاه مسلمانان - ولو با حمایت استعمارگران - بر آنها پیروز می‌شدند و این جریان موجبات شادمانی بهائیان را فراهم می‌آورد، باز هم براساس منطق درونی این مسلک، قابل فهم و پذیرش بود؛ چراکه طبق اعتقاد بهائیان، این مسلک در انتهای زنجیره ادیان قرار داد؛ لذا بر این مبنا، اگر یک یهودی، مسیحی شود، یک گام به بهائیت نزدیکتر شده و اگر یک مسیحی به دین اسلام در آید، گامی دیگر در این راه برداشته شده و حتی اگر یک اهل سنت، مذهب تشیع اختیار کند، حرکت دیگری در نزدیک شدن به بهائیت صورت گرفته است. لذا در چارچوب این منطق اگر استعمارگران انگلیسی در جهت حمایت از غلبه مسلمانان بر یهودیان در این سرزمین (طبق فرض فوق) قدم برداشته بودند، دعای زعمای بهائیت به جان پادشاه انگلیس و دولت «عدالت گستر» بریتانیا، قابل توجیه بود؛ زیرا منطقه را یک گام به بهائیت نزدیکتر ساخته بود. با نگاهی به کتاب «کنکاشی در بهائی ستیزی» نیز می‌توان این منطق درونی را کاملاً مشاهده کرد: «... اگر یهودی بهائی شود باید به ناچار اسلام را قبول کند و شما باید از این کارراضی باشید زیرا قدمی به نفع شما برداشته شده است.» (ص ۸۸) بنابراین حال که آقای نیکووسف نیز از نگاه خود به تقارن و نزدیکی اسلام و بهائیت اذعان دارد شایسته است توضیح دهد که چرا رهبران بهایی از حاکمیت صهیونیسم بر سرزمین فلسطین که در واقع نوعی «ارتجاع» و «حرکت وارونه تاریخی» به حساب می‌آید، تا این حد اظهار شادمانی کردند؟

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

حاصل آن که وقتی عالی‌ترین مرجع معنوی یک مسلک برای حاکمیت یافتن یک مسلک دیگر در جایی که خود حضور دارد دست به دعا برداشته و از وجد در پوست خود نمی‌گنجد، نخستین و بدیهی‌ترین نتیجه این است که گویی چندان اعتقادی به حقانیت مسلک خویش ندارد؛ زیرا در این صورت، پیروزی و غلبه مسلک دیگر، می‌بایست موجبات رنجش و دغدغه خاطر وی را فراهم آورد و حداقل آن که در قبال این تحولات، لب فرو بندد و سکوت کند؛ به ویژه آن که تبدیل حاکمیت اسلامی به صهیونیستی، در منطق درونی این مسلک، دور شدن اوضاع و شرایط از وضعیت مطلوب بهائیت به شمار می‌آید. اما نتیجه دیگری که می‌توان گرفت آن است که اظهار شادمانی رهبران بهایی را باید بیرون از چارچوب محتوای عقیدتی این مسلک مورد بررسی قرارداد و آن رویکردهای سیاسی و پیوندهای ویژه میان بهائیت و صهیونیسم است. مسلماً خارج از این چارچوب، به هیچ نحو دیگری رفتارها، سخنان و عملکردهای زعمای بهائیت قابل فهم و درک نخواهد بود.

جالب آن که این عشق و محبت، کاملاً دو طرفه بود و صهیونیست‌ها نیز به همان میزان به بهائیان عشق و ارادت می‌ورزیدند. اگر این روحیه لطیف و سرشار از «روح و ریحان» صهیونیست‌ها با بهائیان را در کنار رفتار سبعانه آنان با ساکنان اصلی سرزمین فلسطین در نظر بگیریم، به نتایج بسیار جالبتری نیز خواهیم رسید. همان‌طور که در تاریخ ثبت است، صهیونیست‌ها پس از تجمع در فلسطین و تشکیل کانونهای قدرت، از سوی استعمارگران تسلیح شدند و با تأسیس گروههای تروریستی متعدد، خصلت خونریز و ددمنشانه خود را به نمایش گذاردند. قتل‌عام‌های گسترده مردم مسلمان در این منطقه، اخراج آنان از خانه و کاشانه خویش، محاصره و سرکوب فلسطینیان و خلاصه دست‌یازیدن به انواع و اقسام جنایت‌ها و ستمکاری‌ها، به راستی یکی از برگه‌های سیاه تاریخ بشریت را در این دوران رقم زد. پس از تشکیل دولت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ نیز این‌گونه رفتارها و عملکردها با شدت بیشتری صورت گرفت و همچنان تا امروز ادامه دارد، اما همین ستم پیشگان و خونریزیان حرفه‌ای، در مواجهه با بهائیت، کمال مساعدت و همکاری را با آنها مبذول داشتند و حتی زمین‌های بسیاری به آنها بخشیدند. اعطای معافیت‌های مالیاتی کامل به مراکز بهائیان از جمله تسهیلات دیگری بود که در اختیار آنها گذارده شد و خلاصه آنکه تمامی زمینه‌ها و شرایط لازم برای رشد و توسعه بهائیت توسط رژیم صهیونیستی در حق مسلمانان کاری انجام نداده بود، فراهم آمد. در اینجا تنها اشاره‌ای به «لوح نوروز ۱۰۸ بدیع» که از سوی شوقی افندی، رهبر بهائیان بعد از عبدالبهاء، صادر شده است می‌کنیم و علاقه‌مندان می‌توانند برای اطلاع بیشتر از رفتار همراه با «روح و ریحان» صهیونیست‌ها با بهائیان، نه به منابع اسلامی، بلکه به همان منابع بهائیت مراجعه نمایند تا از عمق قضایا مطلع گردند. شوقی افندی در این نامه که پس از تشکیل رژیم صهیونیستی نگاشته شده خاطرنشان می‌سازد: «مصدق وعده‌ی الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به روابط متین به مرکز بین‌المللی جامعه‌ی بهائی مرتبط و به استقلال و اصالت آئین الهی مقر و معترف و به ثبت عقد نامه‌ی بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در مرج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم [مالیات] دولت و اقرار

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

به رسمیت ایام تسعه‌ی متبرکه محرمه موفق و مؤید. «توقیعات مبارکه، حضرت ولی امرالله، (آپریل ۱۹۴۵-۱۹۵۲م.)

تهران، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ص ۲۹۰)

به این ترتیب دو دست پرورده و تحت‌الحمایه استعمار انگلیس در کنار یکدیگر قرار گرفتند و مساعدت و همکاری با هم را جهت تحقق هدف مشترک یعنی مبارزه با اسلام و تعضیف و انهدام مسلمانان به اوج رساندند.

اینک جا دارد نگاه خود را به سومین عضو از این مجموعه یعنی رژیم پهلوی معطوف داریم و آن‌گاه همکاری دسته‌جمعی آنها را از نظر بگذرانیم. در همان برهه زمانی که استعمار انگلیس با صدور اعلامیه بالفور، در حال به اجرا درآوردن طرح درازمدت خود در خاورمیانه بود و در همان حالی که دستورات اکید از لندن برای ژنرال آلن‌بی در مورد حفاظت از جان عبدالبهاء در مقابل تهدیدات فرمانده سپاه عثمانی ارسال می‌گردید، مأموران انگلیسی در گوشه دیگری از این منطقه استراتژیک، یعنی ایران، به دنبال یافتن فرد مناسبی برای جایگزینی وی به جای سلسله قاجاریه بودند. اردشیر جی ریپورتر مأمور برجسته اطلاعاتی انگلیس در ایران در خاطراتی که از خود برای فرزندش برجای نهاده است می‌گوید: «در اکتبر سال ۱۹۱۷ بود که حوادث روزگار مرا با رضاخان آشنا کرد و نخستین دیدار ما فرسنگ‌ها دور از پایتخت و در آبادی کوچکی در کنار جاده پیربازار بین رشت و طالش صورت گرفت. رضاخان در یکی از اسکادریل‌های قزاق خدمت می‌کرد... از مدت‌ها قبل من جزئیات مربوط به کلیه صاحبمنصبان ایرانی واحدهای قزاق را بررسی کرده و تعدادی از آنها را ملاقات نموده بودم... رضاخان سواد و تحصیلات آکادمیک نداشت ولی کشورش را می‌شناخت. ملاقات‌های بعدی من با رضاخان در نقاط مختلف و پس از متجاوز از یکسال بیشتر در قزوین و طهران صورت می‌گرفت. پس از مدتی که چندان دراز نبود حس اعتماد و دوستی دوجانبه‌ای بین ما برقرار شد. (به نقل از: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، عبدالله شهبازی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸)

سرانجام با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، انگلیسی‌ها موفق به انجام بخش مهم دیگری از برنامه خود برای پی‌ریزی ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مطلوبشان در «خاورمیانه بزرگ» می‌شوند؛ البته با توجه به ریشه‌دار بودن فرهنگ اسلامی و شیعی در ایران و حضور شبکه وسیعی از روحانیون در کنار مردم، استعمار برای پیشبرد اهداف خویش در این خطه با چالش‌های فراوانی مواجه بود. اما از این واقعیت نمی‌توان چشم‌پوشی کرد که چپاولگران جهانی به راستی بهترین گزینه ممکن را برای اجرای طرحی که در پیش داشتند، انتخاب کرده بودند. رضاخان به دلیل برخورداری از دو ویژگی، یعنی «بیسوادی» و «خوی و خصلت استبدادی و بیرحمی» توانست تا حد زیادی مسائل و مشکلات سر راه استعمارگران را مرتفع سازد یا دستکم آنها را برای مدتی زیر فشار استبداد سنگین حاکمیت خویش، از رمق بیندازد. البته از آنجا که استعمار انگلیس به فاصله نه چندان طولانی از خاتمه جنگ جهانی اول، درگیر مسائل و مشکلاتی شد که به ویژه با قدرت‌گیری حزب نازی در آلمان، در برابرش رخ نمودند، فرصت و فراغت لازم را برای تحقق کامل نقشه‌اش در منطقه خاورمیانه نیافت و پس از چندی با ورود به جنگ جهانی دوم، به کلی درگیر مسائل ناشی از رقابت‌های استعمارگران و چپاولگران با یکدیگر، شد. در پایان این دوره و همزمان با

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

ظهور آمریکا به عنوان یک قدرت تازه نفس و هم‌خوی و خصلت با انگلیس، طرح‌ها و برنامه‌های استعمارگر پیر توسط جانشین خلف آن پیگیری شد. اعلام تأسیس دولت صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ از جمله نخستین و بلندترین گامها در این زمینه به شمار می‌آمد. بدین ترتیب گذشته از پایه‌گذاری پایگاه استراتژیک امپریالیسم در قلب سرزمین‌های اسلامی، مأمونی مطمئن و مناسب نیز برای بهائیت به وجود آمد تا با فراغ بال بتواند به وظایف خویش عمل کند. طبیعتاً اگرچه محل استقرار مرکزیت بهائیت در سرزمین‌های اشغالی قرار داشت، اما محل اصلی انجام مأموریت این فرقه در خاک ایران و با هدف تضعیف و زدودن دین اسلام از این سرزمین، تعریف می‌شد. به همین لحاظ با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و تأسیس اسرائیل، موج جدیدی از فعالیت بهائیت را در ایران شاهدیم که با هدف تصدی مناصب سیاسی و کسب موقعیت‌های ویژه اقتصادی به عنوان پشتوانه تحرکات عقیدتی و فرهنگی این فرقه پی‌گرفته می‌شود. در این چارچوب تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از آنجا که محمدرضا از موقعیت و جایگاه مستحکمی برخوردار نبود، حرکت بهائیت در داخل کشور همراه با حزم و احتیاط زیادی بود تا مبادا واکنش‌های تند و غیرقابل پیش‌بینی به دنبال داشته باشد. البته این بدان معنا نیست که طراحان گسترش و تحکیم بهائیت در ایران، در این مقطع زمانی دست از هرگونه تلاشی در این زمینه برداشته بودند. آیت‌الله‌العظمی بروجردی اگرچه در سال‌های بعد از ۱۳۳۲ به دلیل بروز و نمود تحرکات و فعالیت‌های بهائیان، اعتراضات جدی و پردامنه‌ای به این امر ابراز داشت، اما پیش از این مقطع نیز با مشاهده شرارت‌های آنها در برخی شهرستان‌ها، لب به اعتراض گشود و در این راستا با اعزام حجت‌الاسلام والمسلمین فلسفی نزد دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر وقت، خواستار اقدامات دولت در قبال این فعالیت‌ها گردید که البته با پاسخ سرد و مایوس‌کننده ایشان مواجه شد. (ر.ک به: خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳)

پس از کودتای ۲۸ مرداد و حضور همه‌جانبه آمریکا در ایران، محمدرضا که به اتکای کاخ سفید قدرت را در دست گرفته بود، راه دیکتاتوری را در پیش گرفت و با سرکوب حرکت‌های مذهبی و ملی، راه را برای توسعه و گسترش بهائیت باز کرد. در واقع پس از این کودتا، استعمارگران پیر و جوان در یک برنامه کلی و همه‌جانبه، اسلام‌زدایی از ایران را با جدیت کامل دنبال می‌کنند که حمایت از بهائیت و توسعه نفوذ و فعالیت آنها در کشور، یکی از اجزای مهم این برنامه را تشکیل می‌داد.

اما در بدو ورود به این مبحث لازم است یک ادعای مکرر آقای نیکو‌صفت را در کتابش، مورد تأمل قرار دهیم تا حقیقت مسئله روشن شود. وی در جای‌جای کتاب خویش، مدعی شده است: «کلیه مدارک نشان می‌دهد که بهائیان هیچ‌گاه اعتقاد خود را کتمان نکرده‌اند و همیشه حتی با خطر از دست دادن جان و مال و مقام بر اعتقادات خود استوار مانده‌اند و حاضر به تقیه هم نبوده‌اند... مطابق اطلاع دقیقی که ما از بهائیان بدست آوردیم هرگاهی یک بهائی عضو تشکیلات بهائی اعتقاد خود را کتمان کند، از جامعه بهائیان اخراج می‌شود.» (صص ۱۹-۱۸) این که ایشان با کدام مدارک و اطلاعات، چنین اظهارات قاطعی را بیان می‌دارد، معلوم نیست، اما برای پی بردن به صحت و سقم آن - و نیز دیگر ادعاهای وی - نگاهی به خاطرات «مئیر عزری» که در واقع اولین سفیر اسرائیل در ایران

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

محسوب می‌شد و از سال ۱۳۳۷ الی ۱۳۵۲ این مسئولیت را برعهده داشت، می‌اندازیم. عزری که خود یک یهودی ایرانی‌الصل است در این خاطرات که تحت عنوان «یادنامه» انتشار یافته است، به تشریح فعالیت‌هایش در طول حدود ۱۶ سال حضورش در ایران می‌پردازد. از خلال این خاطرات به خوبی می‌توان به روابط رژیم پهلوی با رژیم صهیونیستی پی برد و از گستردگی روابط عزری با مقامات و شخصیت‌های وابسته به آن رژیم آگاه شد. وی همچنین در بخش بیست و پنجم از خاطراتش تحت عنوان «بهائیه‌ها و اسرائیل»، به طور اختصاصی به تشریح وضعیت پیروان این مسلک در ایران می‌پردازد و در خلال آن به نکته‌ای اشاره دارد که ملاک خوبی برای ارزیابی ادعای نیکووصفت است: «در سایه دوستی با ایادی، با گروهی از سرشناسان کشور آشنا شدم که هرگز باور نمی‌کردم پیرو کیش بهایی باشند. بسیاری از آنها در باور خود چون سنگ خارا بودند، ولی به خوبی می‌توانستند در برابر دیگران باور خود را پنهان نمایند. آنها همه دریافته بودند که در برابر من نیازی به پنهانکاری ندارند.» (مئیر عزری، یادنامه، ترجمه ابراهام حاخامی، ویراستار بزرگ امید، بیت‌المقدس، ۲۰۰۰م، دفتر اول، ص ۳۳۳) این سخنان عزری به وضوح حاکی از آن است که نه تنها بهائیان صاحب منصب در رژیم پهلوی اقدام به پنهان ساختن ماهیت واقعی خود می‌کردند بلکه این روش، یکی از اصول رفتاری آنها به شمار می‌آمده است. البته می‌توان دریافت که اتخاذ این روش، تاکتیکی بوده است که آنها برای کاهش حساسیت‌های جامعه و تحکیم جایگاه خود به کار می‌پستند و چنانچه فرصت می‌یافتند و از موقعیت مطمئنی برخوردار می‌گشتند، ابایی از افشای ماهیت واقعی خویش نداشتند. از طرفی آنچه موجب می‌شد تا طرح و برنامه مخالفان اسلام، با مشکلات و موانعی مواجه شود، مقاومت و مخالفت علمای بزرگ اسلامی و حساسیت مردم مسلمان در قبال گسترش نفوذ عوامل بیگانه در ارکان مختلف کشور بود. مخالفت‌های جدی آیت‌الله بروجردی با بهائیت در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، از این رو بود که طرح استعماری حاکمیت بخشیدن به بهائیت در ایران از سرعت چشمگیری برخوردار شده بود و بیگانگان در پی آن بودند تا از این طریق سلطه همیشگی خود را بر کشورمان تحمیل و تضمین کنند. البته با بالا گرفتن حساسیت‌های مردمی، رژیم پهلوی خود رهبری و مسئولیت به اصطلاح تخریب «حظیره القدس» را برعهده گرفت تا امکان کنترل و هدایت آن وجود داشته باشد و برخلاف آنچه آقای نیکووصفت مدعی شده است، این مرکز بهائیت هرگز به معنای واقعی تخریب نشد بلکه تنها گنبد آن طی عملیاتی که تیمسار باتمانقلیچ برعهده داشت، فرو ریخته شد تا اندکی از خشم مردم کاسته شود. اتفاقاً این نقشه، کاملاً موفق از آب درآمد و با اجرای این نمایش که اجرا گردید، مرکز بهائیت از نابودی کامل، نجات داده شد. ناگفته نماند که گرچه آیت‌الله بروجردی وظیفه خود را مقابله با این فرقه وابسته به بیگانه می‌دید و به آن عمل می‌کرد، اما با نگاهی به اوضاع و شرایط آن زمان، این نکته را نیز درمی‌یافت که امید چندانی به مؤثر واقع شدن این قبیل اقدامات نیست، کما این که ایشان در نامه خود به حجت‌الاسلام فلسفی، به صراحت یأس و ناامیدی‌اش را از اصلاح امور خاطر نشان ساخت: «نمی‌دانم اوضاع ایران به کجا منجر خواهد شد؟ مثل آن که اولیاء امور ایران در خواب عمیقی فرو رفته‌اند که هیچ صدایی هرچند مهیب باشد آنها را بیدار نمی‌کند. علی‌ای حال جنابعالی را لازم است مطلع کنم شاید بشود در موقعی، بعضی اولیاء امور را بیدار کنید و متنبه کنید که قضایای این فرقه، کوچک

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

نیست. عاقبت امور ایران را از این فرقه حقیر خیلی وخیم می‌بینم. به اندازه‌ای [اینها در ادارات دولتی راه دارند و مسلط بر امور هستند که دادگستری جرئت اینکه یک نفر از اینها را که ثابت شده است قاتل بودن او در ابرقوه پنج مسلمان بیگناه را، مجازات نمایند ندارند]... به هر تقدیر اگر صلاح دانستید از دربار وقت بخواهید و مطالب را به عرض اعلیحضرت همایونی برسانید. اگر چه گمان ندارم اندک فائده‌ای [مترتب شود. به کلی حقیر از اصلاحات این مملکت مأیوسم. والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته، ۸ شوال ۱۳۷۳. حسین الطباطبایی] (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، صص ۱۹۰-۱۸۹)

در حالی که مرجعیت تامه شیعه تا این حد از گسترش ابزارها و عوامل استعمار در کشور اسلامی نگران بود و «عاقبت امور ایران را از این فرقه حقیر، خیلی وخیم» پیش‌بینی می‌کرد، اما همچنان از به کارگیری خشونت علیه افراد و وابستگان به این فرقه اجتناب می‌ورزید. جالب این که نیکو صفت که در پی ارائه تصویری مخدوش از علمای اسلامی است، حداکثر واکنشی را که راجع به این فرقه یافته و به اصطلاح به عنوان سندی علیه مرجعیت در کتاب خویش ارائه داده، چنین است: «در وقایع سال ۱۳۳۴ و سخنرانیهای آقای فلسفی بر ضد بهائیان آیت‌الله بروجردی فتوایی را بر علیه آنها صادر می‌کند. «بسمه‌تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت، مخالطه و معامله را ترک کنند.» (ص ۵۴) این در حالی است که بی‌تردید آقای نیکو صفت و دیگر هم‌مسلمان وی به خوبی می‌توانند تصور کنند که اگر شخصیتی در مقام و موقعیت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، در فتوای خویش فرامین و دستورات دیگری صادر کرده بود، بهائیان در چه وضعیتی قرار می‌گرفتند.

با در نظر داشتن این مسئله است که می‌توان به بی‌پایه بودن یکی دیگر از ادعاهای ایشان که به انحراف گوناگون به تکرار آن در کتاب خود پرداخته است، پی برد: «علت مخالفت روحانیون با بهائیان نه از جنبه مذهبی بلکه به خاطر اعتقاد بهائیان به این است که انسان‌ها با استفاده از عقل خود می‌توانند خوب را از بد تشخیص بدهند و احتیاج به آقا بالاسر و رهبر و پیشوا ندارند. اگر این تفکر مورد قبول جامعه باشد روحانی دیگر جایی ندارد و این قابل فهم است که روحانیون به خاطر حفظ مقام و منصب و ثروت خود با بهائیان سر جنگ داشته باشند و تا پای نابودی آنها هم بایستند.» (ص ۷۱)

در این باره دو نکته را باید متذکر شد؛ اول آن که گذشته از طرح ادعاهای خدایی و پیامبری و امثالهم از سوی رهبران بهائیت که به مراتب جایگاهی بالاتر از «آقابالاسر و رهبر و پیشوا» به آنان ارزانی می‌دارد، شایسته است نیکو صفت با در نظر داشتن آنچه بیان داشته، این مسئله را روشن نماید که جایگاه و وظیفه «ولی‌ام‌الله»، «بیت‌العدل» و «محافل روحانی ملی و محلی» در فرقه بهائیت چیست؟ اگر بهائیان آن گونه که ایشان بیان داشته و در دستورات رهبران اولیه این مسلک نیز ظاهراً بر آن تأکید شده، تابع محض قوانین و قواعد حاکمیت محل سکونت خود هستند، بنابراین پرواضح است که نیازی به قواعد و مقررات اداری جداگانه و اختصاصی نخواهند داشت. بر این اساس طرح این ادعا که بیت‌العدل مسئول تنظیم مسائل اداری میان بهائیان است، نمی‌تواند مقبول باشد.

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

به هر حال توضیح پیروان بهائیت درباره شرح وظایف ولی امرالله، بیت‌العدل و محافل روحانی، می‌تواند به روشن شدن دو مسئله کمک کند. نخست آن که آیا ادعای تبعیت بهائیان از حاکمیت محل اقامت خویش و پرهیز آنها از ورود به مسائل سیاسی، صحت دارد؟ دیگر آن که آیا به راستی، آن‌گونه که نیکوصفت مدعی است در بهائیت هیچ مرجع دینی برای پیروان این مسلک وجود ندارد؟

اما در مورد این سخن که روحانیت شیعه به خاطر حفظ مقام و منصب و ثروت خویش با بهائیان سرچنگ داشته و لذا تا پای نابودی آنها ایستاده است، همان‌طور که گفته شد، اگر به راستی چنین بود، شخصیتی مانند آیت‌الله-العظمی بروجردی، تنها با چرخش نوک قلم خویش و نگارش یکی دو سطر، می‌توانست نابودی بهائیان را دستکم در خاک ایران، محقق سازد، اما نه ایشان و نه دیگر علمای بزرگ شیعه، هرگز در این راه گام نگذاشتند و همان‌گونه که از سند ارائه شده توسط نیکوصفت پیداست، حداکثر درخواست آنها از مردم، عدم معامله و معاشرت با پیروان این مسلک بوده است.

به هر حال از آنجا که توسعه و تحکیم بهائیت در ایران، یکی از اصول سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا در سال‌های پس از کودتا بود، به محض رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، کاخ سفید بر آن شد تا از طریق رژیم پهلوی یک گام اساسی و مهم در این زمینه بردارد، چرا که از نگاه آنان با فقدان این شخصیت و فقدان شخصیتی همانند او، می‌بایست از فرصت به دست آمده، حداکثر بهره‌برداری به عمل می‌آمد. ارائه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و حذف قید «سوگند به قرآن» و جایگزینی «سوگند به کتاب آسمانی» - که پس از چندی کتاب «اقدس» را نیز می‌شد در این چارچوب جای داد- از جمله مهمترین و سرنوشت‌سازترین اقدامات در این راستا بودند. می‌توان تصور کرد حامیان بهائیت تا چه حد به توفیق برنامه‌های خود برای اسلام‌زدایی از ایران امیدوار بودند و طبعاً از این بابت احساس شادمانی و سرور می‌کردند که ناگهان صدای اعتراض علمای اسلامی و در رأس آنها «آیت‌الله‌العظمی روح‌الله خمینی»، عیش آنها را منقص ساخت و با شکست طرح مزبور، دستکم این نکته را به آنان فهمانید که بدین سادگی و سرعت، امکان تحقق آنچه در سر می‌پروراندند، وجود ندارد.

ما در اینجا از ورود به جزئیات مسائل و رویدادهای تاریخی سال‌های نخستین دهه ۴۰ که سرانجام به تبعید امام خمینی(ره) از ایران در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ انجامید، اجتناب می‌ورزیم، اما یک نکته اساسی را باید مورد تأمل قرار دهیم. امام خمینی که از دوران جوانی علاوه بر تحصیل علوم دینی، مسائل و رویدادهای سیاسی ایران و منطقه را نیز همواره مدنظر داشتند، در همان هنگام که آیت‌الله بروجردی، خطر بهائیت را برای کشور مورد توجه قرار می‌دادند، به این نکته تفتن یافتند که بهائیت، مسئله و مشکل اصلی نیست بلکه باید با نگاهی همه‌جانبه، ریشه مشکلات را پیدا کرد و از بین برد. در واقع همین تفاوت دیدگاه هم بود که باعث فاصله افتادن میان ایشان و آیت‌الله بروجردی گردید، هرچند که امام در عین حال همواره رعایت شأن و جایگاه مرجعیت عامه زمان را بر خود واجب می‌دانستند. پس از رحلت آیت‌الله‌العظمی بروجردی، حضرت امام که به فراست، طرح کلان استعمار برای ایران و منطقه را دریافته بودند، به جای مشغولیت به یک جزء از این طرح، تلاش خود را مصروف تبیین کلیت آن برای مردم و

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

روحانیت ساختند. اتفاقاً خوشنوتی هم که توسط رژیم پهلوی علیه ایشان و اطرافیان و هوادارانشان اعمال می‌شد، دقیقاً به همین خاطر بود که امام خمینی، قلب و هسته مرکزی مشکل را هدف قرار داده بودند. اگر به موضعگیری‌ها و سخنرانی‌های امام در این برهه توجه کنیم، ملاحظه می‌شود که اساساً در آنها، بهائیت هیچ جایی ندارد؛ چرا که از نظر امام این فرقه چیزی بیش از یک طفیلی نبود. ایشان با وقوف بر طرح کلانی که آمریکا در صدد اجرای آن در ایران بود، رژیم پهلوی را به مثابه قاعده مثلثی می‌دانست که دو ضلع دیگر یعنی بهائیت و صهیونیسم بر آن سوار می‌شدند؛ بنابراین همه همت ملت مسلمان ایران می‌بایست مصروف برانداختن آن می‌شد. بدیهی است که امام نقش آمریکا و انگلیس را نیز در طراحی کلیت این مثلث شوم از نظر دور نمی‌داشتند و مکرراً به مردم آگاهی‌های لازم را درباره آنها می‌دادند.

در این حال، با تبعید امام خمینی از ایران و سرکوب هرگونه حرکت اعتراضی و مخالف توسط دستگاه‌های پلیسی و امنیتی، این تصور کاذب نزد طراحان برنامه اسلام‌زدایی از ایران و منطقه شکل گرفت که موانع اجرایی این طرح برطرف شده است، لذا از این پس شاهد اوج‌گیری فعالیت بهائیان در کشور و افزایش حضور آنان در مناصب و موقعیت‌های سیاسی هستیم. البته آقای نیکو‌صفت به صرف آن که بسیاری از این افراد به صراحت اذعان به بهایی بودن خود نداشته‌اند و چه بسا برخی ظاهرسازی‌ها نیز برای ابراز مسلمانی خویش کرده‌اند، به ضرس قاطع آنها را از جرگه بهائیت خارج می‌سازد، اما همان‌گونه که در خاطرات مئیر عزری ملاحظه شد، بهائیان نفوذ یافته در دستگاه‌های دولتی، به شدت مراقب بودند تا هویت اصلی‌شان برملا نشود و این البته قابل درک است؛ چرا که حساسیت ویژه‌ای را در بین مردم مسلمان کشور برمی‌انگیخت. طبعاً در آن زمان به هیچ‌وجه برانگیخته شدن این‌گونه حساسیت‌ها به نفع رژیم و حامیان آن نبود، بلکه بنابر آن بود تا بهائیت همچون نمی که به درون پایه‌های یک بنا نفوذ کرده است و به تدریج آن را سست می‌کند، در تار و پود حاکمیت سیاسی و نیز شبکه اقتصادی و فرهنگی کشور رسوخ نماید و گام به گام به هدف نهایی‌اش نزدیک گردد.

امیرعباس هویدا از جمله شخصیت‌های سیاسی این دوران است که با حضور در تشکل نیمه مخفی «کانون مترقی» به عنوان مرکزی برای رشد و ترقی نیروهای وابسته به آمریکا، مدارج ترقی خود را طی کرد و پس از ترور حسنعلی منصور به دلیل خیانت به کشور و مردمش از طریق ارائه لایحه کاپیتولاسیون به مجلس، به مدت ۱۳ سال بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد. هویدا هیچ‌گاه رسماً و علناً اظهار وابستگی به بهائیت نکرد؛ چرا که اساساً شرایط و زمینه آن وجود نداشت و بلکه چنین تصریحی، عین حماقت و بی‌تدبیری به حساب می‌آمد. آقای نیکو‌صفت تنها با استناد به همین مسئله، به کلی منکر وابستگی هویدا به بهائیت شده و بلکه در جهت اثبات مسلمانی وی می‌نویسد: «آقای هویدا برای رفع اتهام بهائی بودن کمک‌های زیادی به مذهبی شدن جو جامعه ایران کرد. اگر به تعداد مساجد و امام‌زاده‌های تازه تأسیس و تعمیر شده در دوران نخست‌وزیری هویدا توجه کنید، این مطلب کاملاً روشن می‌شود. در دوران ایشان از استخدام بهائیان شدیداً جلوگیری شد.» (ص ۱۸) این که نیکو‌صفت، نفس احداث مساجد و تعمیر امام‌زاده‌ها را در یک کشور مسلمان که مردمش از عمیق‌ترین اعتقادات اسلامی برخوردارند، دلیلی بر مسلمانی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

هویدا می‌گیرد، خود نکته‌ای بسیار جالب است. در واقع اگر هویدا به عنوان نمونه در کشور ایتالیا به نخست‌وزیری رسیده بود و آن‌گاه با استفاده از اختیارات خود، امکانات و تسهیلات ویژه‌ای را در اختیار مسلمانان آن کشور برای احداث مسجد و اماکن مذهبی قرار می‌داد، بی‌تردید استناد به این مسئله برای اثبات مسلمانی یا گرایش وی به اسلام یا حداقل عدم عداوت او با این دین کاملاً قابل قبول بود، اما هنگامی که در کشوری مانند ایران، این مسئله مورد استناد قرار می‌گیرد، جای تعجب دارد. از سوی دیگر برخلاف نظر ایشان که قصد دارد کلیه اقدامات صورت گرفته در زمینه مسجدسازی و تعمیر اماکن مذهبی را به دولت هویدا نسبت دهد، بخش اعظم این امور با اقدامات و کمک‌های داوطلبانه مؤمنان و خیرین صورت می‌گرفت که البته با کارشکنی‌های بسیاری از سوی دولت نیز مواجه می‌گردید. از طرفی، اگر نیکوصفت به حجم و گستره اماکن فساد - اعم از مشروب‌فروشی‌ها، کاباره‌ها، خانه‌ها و محله‌های فساد - و رواج مجلات خارجی و داخلی مستهجن و انواع و اقسام اقداماتی که هدفی جز ترویج فساد اخلاقی و بی‌بندوباری و در نهایت سست کردن پایه‌های اعتقادی به ویژه طیف جوان کشور نداشت، توجه می‌کرد، بعید به نظر می‌رسید که می‌توانست به خود اجازه دهد تا هویدا را به عنوان مدافع و مروج اسلام در کشور معرفی نماید.

اما گذشته از اینها، با توجه به ریشه خانوادگی هویدا، حداقل آن است که شکی در بهایی‌زاده بودن وی وجود ندارد. برای پی بردن به این قضیه کافی است به منابع بهائیت رجوع کنیم تا شأن و جایگاه پدربزرگ و پدر هویدا را در دستگاه بهائیت دریابیم. «فاضل مازندرانی» در این باره می‌نویسد: «... دیگر آقا محمدرضا قناد [پدربزرگ هویدا] سابق الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش در قبرستان عکا است و از پسرانش: میرزا حبیب‌الله عین‌الملک [پدر هویدا] که به پرتو تأیید و تربیت آن حضرت [عبدالبهاء] صاحب حسن خط و کمال شد و همی سعی کرده و کوشید که شبیه به رسم خط مبارک نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار و مباشر خدمات گردید، بعداً شغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت...» (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد ۸، قسمت دوم، ص ۱۱۳۸) حبیب‌الله عین‌الملک، پدر هویدا، تا آنجا مورد نظر عباس افندی قرار داشت که وی شخصاً طی نامه‌ای به «احباء» در تهران خواستار فراهم آوردن شغل و موقعیتی مناسب برای او می‌شود: «... در خصوص جناب میرزا حبیب‌الله این سلیل آقا رضای جلیل است. هر قسم باشد، همتی نمایند با سایر یاران که بلکه ان‌شاءالله مسئولیتی از برای او مهیا گردد ولو در سایر ولایات یا خارج از مملکت، در نظر من این مسئله اهمیتی دارد نظر به محبتی که به آقا رضا دارم.» (ر.ک به: دکتر عباس میلانی، معمای هویدا، تهران، نشر اختران، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۵۲) برای شناخت خود امیرعباس هویدا که در دامان چنین خاندانی متولد شد و رشد کرد نیز صرفاً به همین نکته در کتاب «معمای هویدا» بسنده می‌کنیم: «بحث امکان ایجاد یک دولت یهودی در بخشی از سرزمین فلسطین هم در آن زمان سخت رایج بود. هویدا از جمله اقلیت کوچکی بود که از ایجاد چنین دولتی طرفداری می‌کرد... حتی حلقه‌ی دوستان نزدیک هویدا در مدرسه هم برای خود نامی گزیده بودند که طنزین رمانتیکسم تاریخی در آن موج می‌زد. آنها خود را نخبگان روشنفکری مدرسه می‌دانستند و نام «تمپلرها» را برگزیده

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

بودند. انتخابشان سخت غریب بود چون تامپلرها سده‌ی دوازدهم، سلحشورانی پرآوازه بودند که در جنگ‌های صلیبی، علیه مسلمین می‌جنگیدند. به گمان برخی از محققان، همین تامپلرها را باید هسته‌ی اولیه فراماسونری دانست.» (همان، صفحات ۶۵ و ۶۸)

با چنین تبار و تفکراتی که برای هویدا به ثبت رسیده و در صحت آنها تردیدی وجود ندارد، باید گفت تلاش آقای نیکو صفت برای تصویر نمودن چهره‌ای طرفدار اسلام و ضد بهائیت برای وی، بیش از آن که کاری تحقیقاتی در نظر آید، به یک طنزپردازی شباهت می‌یابد. جالب این که وقتی به خاطرات مئیر عزری مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌شود که این سفیر پرسابقه رژیم صهیونیستی در ایران، با دقت نظر بیشتری نسبت به نیکو صفت، درباره هویدا به اظهار نظر پرداخته است و حتی از به کارگیری واژه‌ها و کنایه‌هایی که حکایت از بهایی بودن وی در عین پنهانکاری دارد، ابایی ندارد: «... بسیار شنیده شده بود که هویدا و برخی از سران لشکری و کشوری در دولت به کیش بهایی پیوسته‌اند. هویدا بارها این داستان را نادرست و ساختگی خوانده و برای اثبات گفته‌هایش به مکه رفت. در این سفر هویدا مانند دیگران، همه کارهایی را که کیش مداران در این شهر انجام می‌دهند، به نیکی انجام داد. ولی فراموش نکنیم که چند تن از بستگانش در عکا و حیفا زندگی می‌کردند و در بخشهای پیشین گفتم، در دوره‌ای که وزیر دارایی بود، روزی از من خواست برای گشایش پاره‌ای دشواریهای آنان در اسرائیل یاری‌اش بدهم.» (مئیر عزری، همان، ص ۳۳۲)

در همین جا ذکر این نکته نیز بی‌مناسبت نیست که عده‌ای از صاحب‌نظران سیاسی، استمرار حضور هویدا را در پست نخست‌وزیری به مدت ۱۳ سال - در حالی که متوسط عمر دوران نخست‌وزیری پس از مشروطه نزدیک به یک سال است - ناشی از آن می‌دانند که وی به دلیل اطاعت محض از شاه و بی‌شخصیتی کامل در برابر او، فرد مطلوب محمدرضا به شمار می‌آمده است و با حضور او در این مسئولیت، شاه قادر بود تا قانون اساسی مشروطه را به کلی زیر پا نهد و بساط دیکتاتوری و استبداد خود را بگستراند. اگرچه این تحلیل خالی از واقعیت‌های سیاسی و تاریخی نیست، اما چنانچه به طرح کلان آمریکا برای ایران توجه داشته باشیم و تبار و تفکرات هویدا را نیز از یاد نبریم و به علاوه، شرایط بسیار مساعدی را که در دوران نخست‌وزیری او برای توسعه و تقویت بهائیت در کشور فراهم آمد مد نظر قرار دهیم، می‌توان برای توجیه دوران ۱۳ ساله نخست‌وزیری هویدا، دلایل و قرائن دیگری نیز ارائه کنیم. همچنین برای این که بهتر بتوان به کنه قضیه پی برد، جا دارد به نکته بسیار مهمی که میلانی در کتابش به آن اشاره کرده است نیز توجه کافی نمود: «... از اوایل دهه‌ی پنجاه، ریاست دفتر [سفارت] اسرائیل را لوبرانی به عهده داشت و او روابط ویژه و نزدیکی با هویدا پیدا کرده بود. نه تنها به بسیاری از مهمانی‌های شام هویدا دعوت داشت بلکه مرتب با او در دفتر نخست‌وزیر هم دیدار و گفتگو می‌کرد. از یک جنبه، لوبرانی تنها استثنای قاعده‌ای بود که هویدا خود در دوران صدارتش برقرار کرده بود. هر وقت سفیری از یکی از کشورهای خارجی به دیدار هویدا می‌آمد، او تأکید داشت یکی از منشیانش در جلسه حضور داشته باشند. تنها استثنا لوبرانی بود.» (عباس میلانی، همان، ص ۴۰۷-۴۰۶)

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

در دوران نخست‌وزیری هویدا، برخلاف ادعای نیکو‌صفت نه تنها از استخدام بهائیان شدیداً جلوگیری به عمل نیامد، بلکه حضور آنها در مناصب دولتی و نیز لشکری اوج گرفت. فرخ‌رو پارسا وزیر آموزش و پرورش کابینه هویدا، ناصر یگانه وزیر مشاور، فرهاد نیکخواه معاون وزیر اطلاعات و مشاور مطبوعاتی هویدا، پرویز ثابتی رئیس اداره کل سوم ساواک، منصور روحانی وزیر آب و برق و نیز وزیر کشاورزی، منوچهر شاهقلی وزیر بهداشت، لیلی امیرارجمند رئیس کتابخانه دانشگاه ملی و مشاور فرح دیبا و نیز مدیر برنامه‌های آموزشی ولیعهد از جمله بهائیان شاغل در رده‌های بالای مدیریتی کشور به شمار می‌آمدند که البته هیچ‌اصراری نیز بر جار زدن ماهیت خود در تریبون‌های عمومی نداشتند و بلکه تا فراهم آمدن شرایط و زمینه‌های لازم، پنهان داشتن آن را ضروری می‌دانستند. در رده‌های پایین‌تر نیز بهائیان در حال نفوذ و تکثیر بودند که به ویژه باید از حضور آنها در نهادها و مراکز فرهنگی مانند رادیو و تلویزیون، سینما و نشریات یاد کرد. حبیب ثابت پارسا در چارچوب سیاست‌های آمریکا و با حمایت همه‌جانبه آن، نخستین ایستگاه فرستنده تلویزیونی را در ایران با سرمایه‌گذاری شرکت امناء- مرکز موقوفات و فعالیت‌های اقتصادی بهائیان- پایه‌گذاری کرد که از همان ابتدا به دلیل اهمیت این رسانه در تأثیرگذاری بر فرهنگ و اعتقادات جامعه، حضور بهائیان در آن مورد توجه خاص قرار گرفت و پس از فروش این ایستگاه تلویزیونی به دولت، طبعاً کارکنان آن نیز به سازمان دولتی رادیو و تلویزیون انتقال یافتند.

اینک که ذکری از حبیب ثابت به میان آمد، مناسب است به ذکر نکته‌ای درباره وی بپردازیم و خوانندگان محترم خود خواهند توانست از این مجمل، حدیث مفصل سرمایه‌اندوزی بهائیان در ایران را تحت حمایت‌های رژیم پهلوی و آمریکا، دریابند. آقای نیکو‌صفت در کتاب خویش چنان نمایانده که وی ثروت افسانه‌ای‌اش را مدیون سعی و تلاش کارکنان بیکار شده حظیره القدس پس از تعطیلی آن، است (ص ۳۰) و گویی قبل از این زمان، چندان سرمایه‌ای نداشته است. همان‌گونه که می‌دانیم ماجرای حظیره القدس در سال ۱۳۳۴ اتفاق افتاد، اما قبل از آن حبیب ثابت توانسته بود از طریق حمایت‌های مالی «شرکت امناء» به موقعیت مالی بالایی دست یابد. شرکت امناء در واقع یک بنیاد مالی بود که سران بهائیت برای هدایت و پشتیبانی از اتباع خود به وجود آورده بودند و فعالیت آن در کشورهایمانند ایران که حساسیت اجتماعی به این فرقه وجود داشت، حالتی نیمه پنهان داشت. نخستین نمونه از این شرکت در سال ۱۹۲۹ میلادی مطابق با ۱۳۰۸ شمسی در پایتخت آمریکا تشکیل شد. (اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت؛ پس از شوقی ربانی، تهران، مؤسسه تحقیقی رائین، ص ۲۹۹) به فاصله نه چندان طولانی از آن، شعبه دیگر این شرکت در ایران نیز شکل گرفت. حبیب ثابت که از نخستین سال‌های جنگ جهانی دوم به آمریکا رفته بود، هنگام اقامت در این کشور پیوندهای مستحکمی با برخی شرکت‌های آمریکایی به وجود آورد و پس از مراجعت به ایران در اوایل دهه ۳۰، ضمن قرارگرفتن در رأس تشکیلات مالی بهائیت، به وارد کردن کالاهای آمریکایی پرداخت که از جمله می‌توان راه‌اندازی کارخانه پیسی کولا و کارخانه لاستیک جنرال را مورد اشاره قرار داد. همچنین واردات انبوه لوازم آرایشی از آمریکا را نیز باید به این مجموعه افزود. از طرفی وی برای آن که بتواند از مزایای انحصاری فروش نوشابه بهره‌مند شود با اعمال نفوذ در دستگاه‌های دولتی باعث شد تا ماشین‌آلات متعلق به

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

یک سرمایه‌گذار دیگر در این زمینه، به مدت دو سال در گمرک بلا تکلیف باقی بماند و لذا بازار نوشابه گازدار کشور در اختیار او قرار گیرد. (مجله خواندنیها، شماره ۱۰، سال ۲۶، ۱۳۴۴/۷/۲۴) به این ترتیب کارخانه پپسی کولا توانست در سالهای اولیه فعالیت، به تصریح حبیب ثابت در خاطراتش، سالی حدود ۴۰ میلیون صندوق فروش داشته باشد (مجله راه زندگی، شماره ۴۳۵، ۱۳۶۸/۳/۲۶) که طبعاً سود هنگفتی را نصیب بنیاد مالی بهائیان می‌ساخت. البته به دنبال اطلاع مردم از تعلق پپسی کولا به بهائیت، فروش این نوشابه در سال‌های بعد با کاهش چشمگیری مواجه گردید تا حدی که کارخانه مزبور به کلی از رونق افتاد، اما همزمان اقدام دیگری که به سرمایه‌اندوزی کلان حبیب ثابت و شرکت امناء انجامید، واردات تلویزیونهای R.C.A از آمریکا و معافیت آنها از عوارض گمرکی، طبق مصوبه مجلسین شورا و سنا بود. (ر.ک. به: روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۳۵/۱۲/۸)

حبیب ثابت پس از راه‌اندازی ایستگاه تلویزیونی با مشارکت شرکت R.C.A انحصار واردات تلویزیون‌های ساخت این کمپانی را نیز به مدت ۵ سال معاف از عوارض گمرکی، از دولت کسب کرد. با توجه به بهای ۱۵۰۰ تومانی این تلویزیون‌ها می‌توان حدس زد که در طول سال‌های فروش انحصاری آنها، چه سود سرسام‌آوری نصیب حبیب ثابت و بنیاد مالی بهائیت شده است. پس از آن نیز، حبیب ثابت با همکاری شرکت مزبور، اقدام به تأسیس یک کارخانه مونتاژ تلویزیون، این بار با نام R.T.I کرد که این کارخانه نیز تحت عنوان حمایت از تولیدات داخلی، سال‌ها معاف از مالیات و عوارض به فروش تولیدات خود مشغول بود و همچنان بر حجم دارایی‌های ثابت و شرکت امناء می‌افزود؛ بنابراین ملاحظه می‌شود که تنها با توجه به همین موارد اندک، تحلیل آقای نیکووسف از نحوه سرمایه‌اندوزی حبیب ثابت، تا چه حد مضحک و بی‌مناسبت.

نفوذ بهائیت در ارتش نیز مسئله‌ای است که نباید به سادگی از کنار آن گذشت؛ به ویژه آن که برخی از آنان به بالاترین مراتب نظامی و سیاسی دست یافتند. در رأس این عده باید از ارتشبد عبدالکریم ایادی نام برد که در واقع سرکرده بهائیان ایران به شمار می‌آید و سال‌ها مسئولیت ریاست بهداری کل ارتش را بر عهده داشت و پزشک مخصوص شاه بود. به گفته ارتشبد حسین فردوست، ایادی یک پزشک متوسط بود که به دلیل نزدیکی به محمدرضا، حدود ۸۰ شغل برای خود دست و پا کرده بود، آنها «مشاغلی که همه مهم و پولساز بود!» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ویراسته عبدالله شهبازی، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۵، صص ۲۰۲-۲۰۱) اما برای شناخت بهتر جایگاه ایادی، بهتر است نگاهی نیز به اظهارات مثیر عزری درباره وی بیندازیم: «یکی دیگر از سرشناسان کیش بهایی، سرلشکر دکتر ایادی، پزشک ویژه شاه بود. ایادی افسری خوش‌نام بود و به چشم و گوش شاه می‌مانست. او بهداری ارتش و بیمارستانها، اداره خرید دارو و ابزار پزشکی برای یگانهای ارتش را سرپرستی می‌کرد و با همه توان به هم کیشانش یاری می‌داد... یکی از ویژگیهایی که ایادی را نزد همه یگانه ساخته بود، وفاداری و سرسپردگی او به شاه بود. کسی باور نمی‌کرد او از شاه درخواستی بکند و پذیرفته نشود. شاید همین پیوند ایادی با شاه بود که هرگاه سران کشور با شاه به نکته دشواری برمی‌خوردند، دست به دامن ایادی می‌شدند و او می‌توانست گره‌گشایی کند. ایادی به یهودیان مهری ناگسستنی

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

داشت و آنها را مردمی درد دیده و شایسته بی‌پیرایه‌ترین یاریها می‌دانست.» (مثیر عزری، همان، ص ۳۱۳) عزری در ادامه خاطرات خود به یکی از موارد «بی‌پیرایه‌ترین یاریها»ی ایادی به صهیونیست‌ها اشاره دارد: «... کنار ایادی نشسته بودم و پیرامون همکاریهای کارشناسان اسرائیلی با زمینه‌های سرپرستی او، گفت و گو می‌کردم. چند روز پس از همان دیدار بود که ایادی کارشناسان ما را به ایران فرا خواند و با آنها پیمان بست تا میوه، مرغ و تخم مرغ ارتش را فراهم کنند و برای ارتش مرغداری و دهکده‌های نمونه بسازند و ایادی به بازرگانان و کارشناسان اسرائیلی یاری داد تا میوه ارتش ایران را فراهم آورند و برای یگانهای گوناگون، مرغداری و دهکده‌های نمونه کشاورزی بسازند.» (همان) وضوح مسائل مطروحه در فوق، نیاز به هرگونه توضیح اضافه‌ای را منتفی می‌سازد.

در زمینه نفوذ بهائیان به رده‌های بالای نظامی، تنها یک مورد دیگر ذکر می‌شود و آن انتصاب ارتشبد جعفر شفقت به ریاست ستاد مشترک ارتش است. برای آن که تأثیرات ناشی از قرار گرفتن این فرد بهایی را در رأس ارتش شاهنشاهی متوجه شویم، گوشه‌ای از گزارش ساواک به تاریخ ۴۲/۶/۶ را از نظر می‌گذرانیم: «... انتساب و وابستگی نامبرده به فرقه بهایی تأیید گردیده و ضمناً مشارالیه از جمله افراد معدود و متنفذی است که بهائیان ایران مانند دکتر ایادی پزشک مخصوص اعلیحضرت همایونی به وجودش افتخار و مباهات می‌کنند و به نفوذ و قدرتش اتکا دارند و عملاً هم دیده می‌شود که از همان بدو انتساب وی به ریاست ستاد ارتش، افسران وابسته به اقلیت مذهبی (!) بهایی در تظاهر به دیانت خویش بی‌پروایی بیشتری نشان می‌دهند و اغلب از فرماندهان و افسران ارتش هم که روی اصل شیوع و تواتر به وابستگی رئیس ستاد ارتش به فرقه بهایی اطلاع حاصل کرده‌اند، علی‌رغم گذشته‌ها ضمن نفرت و انزجار قلبی خویش از این چنین انتصاب نابجایی، اجباراً از انتقاد و تنقید نسبت به این افسران خودداری می‌نمایند...» (برای مشاهده اصل سند ر.ک به: فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سال اول، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۳، ص ۳۲۱)

پرواضح است که با حضور این‌گونه افسران ارشد بهایی در مناصب مهم ارتشی، شرایط مناسبی برای تبلیغات پیروان این فرقه در درون ارتش فراهم آمده بود و فراتر از آن، در دوره هویدا، بهائیت با توجه به آن چه بیان گردید، روز به روز امکانات بیشتری برای تبلیغ و ترویج خود می‌یافت.

اما علی‌رغم تمام تلاش‌هایی که آمریکا و رژیم پهلوی در تقویت و تحکیم پایه‌های بهائیت و صهیونیسم در ایران داشتند، در دستیابی به هدف خود ناکام ماندند و با وقوع انقلاب اسلامی، تمام رشته‌های آنها پنبه گشت. در این حال، نکته‌ای که نیکوصفت و امثال او باید به آن توجه کنند این است که علی‌رغم تمامی نفرت نهفته در جامعه ایران نسبت به فرقه وابسته به استعمار بهائیت، در جریان انقلاب و دوران پس از پیروزی، هرگز اقدامی جهت سرکوب یا انتقام‌گیری از پیروان این فرقه به عمل نیامد. بنا به ادعای آقای نیکوصفت حدود ۲۰۰ نفر از پیروان این فرقه در دوران پس از انقلاب، کشته شده‌اند. طبعاً ما در اینجا در مقام صحه گذاردن بر این رقم یا تکذیب آن نیستیم، اما آن چه به قطعیت می‌توان ادعا کرد آن که هرگز در دادگاه‌های انقلاب، هیچ حکمی علیه پیروان بهائیت به صرف بهایی بودن آنها صادر نشده، بلکه جرم‌ها و خیانت‌های افراد در این دادگاه، ملاک صدور رأی بوده است. در

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.BahatismIran.com

واقع اگر نیکوصفت، وجدان خویش را بر کرسی انصاف بنشانند و قضاوت کند اذعان خواهد داشت که چنانچه هدف و غرض مسئولان انقلاب بر سرکوب بهائیان به صرف بهایی بودن آنان قرار داشت، به سهولت و سادگی تمام، این کار امکان پذیر بود و امروز عدد و رقمی که مورد اشاره وی قرار می گرفت، به مراتب بیش از این تعداد بود، اما از آنجا که حضرت امام مبارزه با رژیم پهلوی و ارباب آن آمریکا را به عنوان راه حل اساسی مسائل ایران و منطقه به حساب می آورد و از سویی، اساساً شأن و جایگاهی برای بهائیت قائل نبود و آن را صرفاً زایده‌ای از زواید استکبار به شمار می آورد و نیز احتمالاً به خاطر ممانعت از بروز هرگونه رفتار خشونت آمیز علیه پیروان این فرقه که چه بسا بسیاری از آنها از سر ناآگاهی و غفلت یا نیازهای مادی به دنبال آن افتاده بودند، در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خود در دوران انقلاب حتی کوچکترین اشاره‌ای نیز به این فرقه ندارد. بنابراین شکی در این نیست که اگر هم بهائیان در دوران پس از انقلاب، محاکمه و مجازات شده باشند، رفتار با آنها دقیقاً مشابه رفتار با افراد مسلمانی است که آنها نیز مرتکب خیانت و جنایت شده بودند و به مجازات اعمال خود رسیدند و این دقیقاً منطبق با همان اصلی است که نیکوصفت، خود بر آن تأکید می‌ورزد: «هر خطا کاری باید مجازات شود چه مسلمان، چه بهائی، چه یهودی و چه هر چیز دیگری» (ص ۲۹)

پایان سخن آن که در کتاب «کنکاشی در بهائی ستیزی» مطالبی راجع به وقایع و اتفاقات متعدد و متنوع تاریخی در حوزه بهائیت عنوان شده است که در این مقال از پرداختن به یکایک آنها صرفنظر گردید و در عوض تلاش شد تا با باز شکافتن امهات نکات و مسائل تاریخی، به روشنگری درباره ماهیت عقیدتی و سیاسی این فرقه پرداخته شود. مسلماً خوانندگان محترم خود با توجه به این نکات، می‌توانند راجع به انبوهی از مدعیات نویسنده این کتاب، قضاوت مناسب و محققانه‌ای داشته باشند. همچنین ناگفته نماند که کتابهایی از این دست، اگرچه فی‌نفسه دارای ارزش تاریخی نیستند، اما دستکم یک وجه مثبت می‌توان برایشان در نظر گرفت و آن اینکه بهانه‌ای برای بحث و تحقیق و روشنگری پیرامون برخی مسائل تاریخی به دست می‌دهند.

با تشکر

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

بهمن ۱۳۸۶

تهران - خیابان ایرانشهر - خیابان سپند - کوچه خوارزمی - پلاک ۲ - طبقه ۴ - تلفن: ۸۸۸۱۳۳۷۱ - ۸۸۳۲۳۸۴۴

۸۸۳۰۹۱۹۲ - ۸۸۳۲۳۸۴۳

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

www.Bahatismiran.com

پایگاه اینترنتی بهائیت در ایران

ارتباط با ما:

info@bahatismiran.com

netinfo@bahatismiran.com

bahatismiran@gmail.com

bahatism1@yahoo.com

